



بسم الله الرحمن الرحيم

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4557

الحمد لله

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

ای درنگ و پوی تو ز آغاز  
عقای نظر ملتد پرواز  
اوج تو ز مرغ بال گداز  
برکت گرشه تار موبست  
در نیروی تارک قلم نیست  
به شدار که باوش آفتابین است  
عجرت سر او دوخت کرده  
ن بزرگی دستون است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ای درنگ و پوی تو ز آغاز  
عقای نظر ملتد پرواز  
اوج تو ز مرغ بال گداز  
برکت گرشه تار موبست  
در نیروی تارک قلم نیست  
به شدار که باوش آفتابین است  
عجرت سر او دوخت کرده  
ن بزرگی دستون است

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قولی که در هر خطی که در این کتاب است...

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

حادثہ بقدم کے بردار  
 پیوہہ زن بہر خیال  
 آن نقش کہ دانش نمونہ  
 نظم چہ کند بہ متر تحقیق  
 در سخن چو پای بندان  
 اعی از تو دلیل در قلم خوار  
 ذات صفت صفت گرفته  
 گردیدہ نظر گستردہ آنسو  
 نور تو بدیدہ دید نتوان  
 تالش نبود بہ چشم بینا  
 آن نور گزرد و دیدہ بارست  
 لطف تو چو باغ بر قدم زد  
 در قمر کنی وجود زین سو  
 تا بود جهان و بودش ازت  
 سبحان اللہ خدای تو

کستان ز کجا کز پرتو ماه  
بر کوس لب و زبان دو آ  
کنش زده نعل و از گونه  
در پاشیده میمان ابریق  
سمنار بیای لب ز دندان  
وی از تو حدیث سر بدید  
حیرت ره معرفت گرفت  
مهرگان زندش طبا نچ بر و  
بارش به نظر کشید نتوان  
کین می بگدازد آسینا  
مهرگان گسل و نظر گدازست  
در بطن عدم وجود دم زد  
از پشت عدم بر آورد و  
ملک عدم وجودش ازست  
از چون و چرا می عقل بیرون

۴  
 انکه در این کتاب از حد و مرز و پیشانی  
 عالم را در این کتاب از حد و مرز و پیشانی  
 انکه در این کتاب از حد و مرز و پیشانی  
 انکه در این کتاب از حد و مرز و پیشانی

درخت بهر تریه سازی  
 زده اهل و تسبیح و دود فکاح  
 صدقه نقد و ان پتو  
 صدوت گریه و دشت لیکو  
 واث دود و عسل او  
 نه عسل و نه عسل او

ملک و فانی

گفتند همه فلک نودان  
همیشه روان درم گردان  
وین چون که درم گردان  
چو گردیده به حق است  
و فلکها به حق است  
و یک یک خود را در دست  
بس از خود دوری  
تا آید که همه را

[illegible][illegible]

مکرم مقام همی مکرور دل در مرغ نیست ۱۲۹ هجری درین چون عبادت انداختند و افلاک کدازد بر عهدا سر است و پادشاه ای کورت ارا و این هر چه نیست : بیست : از ترکیب ناله و گشتاوش : از شکر که گشتاوش : و بهانه معیونات باشد همچو دزد و مسلطان و قیور حکما



Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory note.

Handwritten text in the upper left margin, possibly a reference or commentary.

وزیر بار صنوبری چمن زار  
 بسپر و بدست باد خاکشن  
 چنبد زبان دل ز مو جش  
 دل به زبان چمن چمن کرد  
 یک گنج بیارده در افراخت  
 چون منتظر آسمان رو آفت  
 قندیل خرد برشته نور  
 خاکی به سپهر کرد بازی  
 خود رفت درون باغ و درخت  
 از کجاست او دماغ شکفت  
 بیخ و کمان نازی بر خفت  
 هر گل هزار پرده سر زد  
 هم سبزه بیای سر دافتاد  
 هر سر و بخت خود قدم زد  
 ز نیگونه که کرد گلشنه  
 نقش بجای خود قسم زد

انگشت لب جهان گل بار  
 بگریزد ز آب خاک پاکشن  
 باد بکیمه چو داده به آبشن  
 زمین باد که نام او سخن کرد  
 صفتش که بنای تن بر افراشت  
 نه که کسی دل کشید طاقی  
 اوخت دران مقرران دور  
 از قوت او سپهر راندی  
 باغی ز وجودش برشت  
 باغی که چو باغ باغ شکفت  
 بر غنچه به بصر نقاب در زد  
 هم لاله گرفت پاشی شاد  
 بر شکل بجای خود عسل زد  
 ز نیسان که نمود باغبانی  
 به لوح وجود چون شکر زد

Handwritten text in the upper right margin, continuing the poetic or literary theme.

نقد و فاسی

Handwritten text in the lower right margin, possibly a critique or commentary.

Extensive handwritten text on the right side of the page, likely a detailed commentary or analysis.

Handwritten text in the lower left margin, possibly a reference or commentary.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a concluding note or signature.



[illegible][illegible][illegible]

زین بخت مرده شد گمشته امید  
 کنش سحر و شاخت نوازان  
 فیاضی ازین خردش بگذرد  
 بستان زن هر نو کهن چند  
 این سبک کبریاست بهشتدار  
 دل در کف دست جهان لب بانش  
 ساجات پیکر کاهید فیاض  
 ای دیده فروز شب نشینان  
 هر دره ز جرمه تو گل خیسند  
 در خرم تار از تو سازی  
 دوران بهزار جوش و غلغل  
 آب و گل تن مرسته تو  
 عقلم به تو فعل و کلیل  
 از بون عرفت شب تار  
 آهسته به راه نهایت آهسته

۶  
 خاکی که کند یاس خود شهید  
 زین غم به سحر که خست نتوان  
 گر خسته دلی ز جوش بگذر  
 ای نست سخن سخن چنبد  
 میشد ارب زبانش در  
 در یوزنه گردد ادب باش  
 که درات الوان همچو شیرین جلال امین  
 اندیشه ز دای پیش میان  
 هر قدر زیاد که تو لبه نیر  
 در هر دل مورد تو رازی  
 از شیشه است نیم قفل  
 لوح دل و جان نوشته تو  
 گشت بخیال سنگ قذلی  
 پس مانده ازل بپای افکار  
 هر چه دل تو بدایت من

1. *Chrysomelidae* (Coleoptera)

مجلس

100

20

16. *Chrysomelidae*

مجلس شورای اسلامی

مجلس ۱۰۰

۱۰۰

1. *Chrysomelidae* (Coleoptera)

مجلس

100





[illegible]

مستحق این عذر و عذر بگردد  
ای شمس ۱۲  
روای از حشمت و کرم خود  
حشمت و کرم خود

آن مرکز در زینت جدول  
چاکبندم بساط افلاک  
قدرش بزبان ماه و اکلیل  
حرفش لبش از دگون شریح  
مشغول پیشگاه آسمان  
باشنخ و کتاب نور ساطع  
وساز بیکم بیدرغش  
تغییر دو کون رایت او  
غزش بکشانیش جهان جنم  
از آفت گسریا موی  
مستباح سپهر گوهر اوج

لو استغفر الله

سید محمد تقی میرزا

[illegible]

نہیں ہوتی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مجلس شورای اسلامی

[illegible]







سلطان سید بهرام میرزا  
بنهاد دران پادشاه  
در دوشن گردان  
دوایر فلک بکارانی  
تواضع کشیده  
افلاک را گرد آورده  
نشان چرخ

۱۲

هم مشغول بقفل تاب زاده  
در چشم شمار جلوه گاهش  
خوشید از و بیم گشته  
از سیر یقین زده گمان را  
عالمش بحمد معارج عین  
پوشیده بسیر این خزان  
گنداشته در مکان مکان را

وله

حساب شبی چو وصل هموز  
 خشنده به پر تو اله  
 تابان ز فلک فروغ جاوید  
 بطنش ز فروغ عالم افزون  
 شامش که گل سحر نموده  
 بر روز کشید پرده نور  
 نور از بی خال او سیاهی  
 ز انسان که ز شیشه ناخوشید  
 آهستن صد نثار نور و  
 صبحی به سحر در کشوده

[illegible][illegible][illegible]

سلطان سید احمد خان  
 در خواب فیض احمدی  
 از آن بزرگوار که در میان  
 کائنات نشسته بود  
 محفل خود را به نام کائنات  
 آورد و از آن کائنات  
 با وجود او که در میان  
 چرخ صغیری  
 چون چرخ بزرگ  
 بسیار کوچک  
 و در میان  
 صد تن که در میان  
 میان ملک و پادشاه  
 و در میان

[illegible]

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹

[illegible]

زین شوق در آسمان نه گنجید  
 در الماره جهان نه گنجید  
 چون سپرخ بگرشید جامه  
 بهم منطقه بست و هم عامه  
 گوی رخ از او و سرش

چون رفت عثمان از چادر  
با عشق صدای شوق در  
در راه طلب پیوید  
صدیق مرا شقیش

سبیل خدیش میرایان  
 اول چه کشاد در خراش  
 آمد لقبیام آداب

از جوهریسم رکاب ساین  
 انگشت به سجده احوال  
 منبر بر کعبه از در چه محراب

نلدین فارسی

دنیوار و درش سجود کردند  
تا گرم نهند درون قدم را  
جلال خفازش رخاست

شکرت این درود کردند  
و بخیر گشته شد حرم را  
تا کعبه جای خویش رخاست

کای جادو این بساط  
دای لب این بساط  
دای لب این بساط

و در این کتب گرد پاش  
 اقصی دوین مقام او بود  
 در ساحت قدس صفت شیند  
 و در این کتب گرد پاش  
 اقصی دوین مقام او بود  
 در ساحت قدس صفت شیند

[illegible]

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠



دستار می رخ این چنین کن از نکتہ علم باده برش	روشن تر از یخ سخن کن صدوقی ز مدح شاه برش
گلشنی صبح معالی بر گلبل کشتوریا قهرمت اختر اول مظفر جلال الدین محمد اکبر سبط المظفر جلال احمد	گلشنی صبح معالی بر گلبل کشتوریا قهرمت اختر اول مظفر جلال الدین محمد اکبر سبط المظفر جلال احمد
صیغه بر سر و غ و گلشنی روشن چو جبین صبح خیزان	بگذاشته از آن سر و غ و غ در بای حصور سوج و دیوج
بر و جره سفید فیض نیران بر بسته فلک طراز والا	افشاده کرانه تاکرانه از دور سحر شب زردانی
از فیض فشانده گل برایم آن گل که از و بروز گاران	سن برده نقش ساوگی راه

نظمین فارسی

الاس فشانده چشم عشاق  
نه جلوه من از بسیاران  
در من نظم مبدل ان  
عشرت بدم اصداد  
برکت لطیفی بنیاد  
دیدم گلستان  
نظاره قریب رنگ گلستان

Handwritten marginalia in Persian script, including a large block of text on the left side and smaller notes at the bottom.







دوستی  
رفاقت و دوستی و عدل و خوشن  
جاری و راه خوشن  
مردان و زنان و خوشن  
دوستان و دشمنان و خوشن  
فیاض و وفاداری و خوشن  
فیاض و وفاداری و خوشن  
فیاض و وفاداری و خوشن

[illegible][illegible][illegible][illegible]



Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in the top section of the main text area, possibly a preface or a specific stanza.

از سفر زمانه برده مستی  
بر کون و مکان گشت سبایه  
شاهان شوند با بگ زنگش  
چون ترسایان میانگ ناتوس  
هم شب به صاف و هم شب بخون  
افزوده جمال بر جانش  
از ستایش ستون قبال  
دادار پرست دودا گستر  
چون باد صبا بصبح خیزد  
رد روز صبح و دشت برگون  
عبارت از عباد و عجم  
چنین دو جهان گیسو بند ی  
درویشی او بباد شاهای  
دو زبا و خسر و کج کلاست  
با خسرو گل نشد برابر  
تا تک نرین و پای بر تخت

در شمع خود بچیره دستی  
تختت روان سیار پای  
فیلی که اگر بروز جنگش  
بنهند ز سر کلاه ناموس  
رفتند گشت فتنه مفتون  
شاهی که جلال بر جلالتش  
بنهاد قضا بکاخ اجلال  
دانا دل و در دهن پرور  
چون نکست گل بعبقر نیر  
بنهاده بفر نصرت و عون  
پیشانی از فروغ مندی  
کین ز بی جهان پناهی  
شاهان دگر ستاج شاهند  
نرگش که نماد تاج بر سر  
با فقر و فاقش دولت و نیت

Handwritten text in the right margin, continuing the poetic theme.

نقد من فارسی

Handwritten text in the right margin, below the section header.

Extensive handwritten text in the right margin, likely commentary or additional verses.

Handwritten text in the bottom section of the main text area.

Handwritten text at the bottom of the page, possibly a conclusion or a separate note.



[illegible][illegible][illegible]

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the page, likely in Persian or Arabic script.

Handwritten text at the top of the main body, possibly a title or introductory lines.

<p>تا از مژه چون بره کشدم  چشمه کبره گذار کردم  کردم هوا به مجلس شاه  تا بنده روی پر چشم بیجا  بر روی زمین و آسمان باز  خاکش چون بنو بهاران  هر ذره رفسر بادشاهی  در شگارش ببند تقدیر  نیز در بگذاشت پیش فرستم  خود را قدر که خود کشیدم  خشمده روی مقابل تخت  بگذاشتم ازین در ادب نیز  من بودم و دل درین تگابوی  دل گفت من که نخره راه است  گر چنین با بگویم او در گزیت</p>	<p>بر هر مژه هستی نهاده ام  چشمه و گرسن منشا کردم  با چرخ لب و بوس و نگاه  رفت شکن سحر مینا  با در که کبریا هم آواز  رفتش چنین تا حیداران  میتافت به پر تو اله  او خسته آسمان چون تیر  و آنجا نفس ز خوشی فرستم  زان در بدر و گرسیدم  در دوزخ گرسن بلندی سخت  کو من گذارشته به بلین  من بابل دل من سخن گوی  وین کعبه که ام قبله گاه است  در چرخ مشکوه این قدر نیست</p>
---	---

نکته فارسی

Vertical handwritten notes on the left margin, providing commentary or additional text.

Vertical handwritten notes on the right side of the central text block.

Handwritten text at the bottom of the main body, below the central table.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

سیاره پی سپید سوزی از سجده جلالت چهره دادم نزد یک آسمان شستم پیرهن ماستاب شد تنگ هر سو تخم نظر سارگی بود حار و گشتن دم ما آتش بنی قلم در افکن برکش رقی سخن تازه جان را بنوش باز گشتی است دانی تو شریک بودی سفتن بر بند طراز جاودانه عشق نل و خوبی دمن را بوی شود گشت همچو بوی دیباچه کار نامه خویش در سفر نغمی کمن ریز	مستاب بر آفتاب سوزی دریا سیر سر نهادم پیوند زینبیاں گستم بخت کنه شوق کرد آهنگ دل هودج و دیده بارگی بود گفت ای چمن ز شبنم ما از دل شری بدم و افکن در دم سخن فسون تازه در بند عشق سرگشته است آمد تو چون عشق گفتن زین گشت بد این زمانه نوساز فسانه کمن را راز دل نیکوان بگو گو بنای بنوک خانه خویش صد غنچه در در سخن ریز
--	---

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

نقد فیاضی

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است  
 در این کتاب که در این راه است

نابشور کهن بکاوشش آورد  
گید و چودلت تراوشش آغاز  
مزدول بهزاجان ببالد  
گر دو هر خشم سبالد پردرد  
آن در د بود که در عشق است  
از خواندن این فسانه راز  
موبتن بن زیم برخاست  
کین زورنه کار باز دم بود  
رفت از کفم اختیار بیرون  
هر حرف که نقش این سبیل بود  
هر پرده که این نوای بر داشت  
لیکن حکیم نداشت از بیم  
آزما که شد آسمان بفرمان  
آنکه برضای او قضا رفت  
تفسیر قضا نه توان داد

خون کن دل در تراوشش آورد  
هر قطره خون ولی شود باز  
هر جان بهزاجان سبالد  
هم ناله پرد سبالد از درد  
دین در در حریف مرد عشق  
کش خواند من فسانه پرد  
دودی ز دل دینم برخاست  
دین سنگ نه هم ترازم بود  
کز خوسله بود کار بیرون  
شورابه چشم و خون دل بود  
در پرده تراشته جگر داشت  
جی پاره دلم الغبیه تسلیم  
فرمان بزور زمین چه دران  
باید برشش از سر رضافت  
زورم دید آنکه این گمان داد

در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار

صفت کشته در آوردیم  
چنانچه در این کتاب  
صفت کشته در آوردیم  
چنانچه در این کتاب

این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار

ملکوت فارسی

در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار  
در این کتاب که در این روزگار

این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار

این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار  
این کتاب که در این روزگار

# ملکین فارسی

زین خلاف گم برهمنه  
 برزخه که بر نه غم برین ساز  
 گیرم ز نوای سندی آهنگ  
 بر فارسین ازین میانی  
 زین سند دل نبوده بربنگ  
 خاک تر ویرینو یان  
 از عقل کشم نقاب آردم  
 دل خون کنم و جب که گدازم  
 از خانه تنور دل بکا دم  
 خیز و چو دلم بر رفته  
 کوی بگم بگلک سرباز  
 بر سینه که پرورم برین خوی  
 هر لاله که درش ز خون لال  
 از ابرو دیده گل بسا دم

ز نار بگردن زمانه  
 ناقوس فلک کنم پر آواز  
 در سلوی دوری ز غم خنک  
 آتش بزم بار میخانه  
 پیشانی صبح را دم رنگ  
 سر مایه بزم سه سایان  
 بیگانه عاشقی گنشم گرم  
 تا که عشق بر طرد از م  
 طوفان طوفان جب که ترا دم  
 دریا طلبم به بیخماسنه  
 جوی بزم از چشمه راز  
 از آتش دل شومش روی  
 از دو جب که بر و نیم خال  
 وز خون سیه بنفشه کارم

بمهر کوی بیخاک  
 دریا شلفا غم ازین  
 دوی غم ازین ساز  
 غم ازین ساز  
 غم ازین ساز

خود را به برون در گذارم  
 در شغل خنک  
 در شغل خنک  
 در شغل خنک

آنکه در غم  
 در غم ازین ساز  
 در غم ازین ساز  
 در غم ازین ساز

دیده خالک  
 در غم ازین ساز  
 در غم ازین ساز  
 در غم ازین ساز

ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز

ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز

ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز  
 ازین ساز

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

آتش زخم این داغ تر را  
با عشق گنم زمانه سازی  
صد غمخو طه بخون و هم قلم را  
از آب جگر زبان خامه  
هم رازی سوری و سمن را  
نقش بکشم به صف گل  
کاسود گنم داغ حبان را  
از نکت کینم نمک فشانم  
پرورده نهم چو سمن بادام  
محل کش بار عشق گروم  
صد قافله در دیار دارم  
هر دم گروم ز صد حفر گاه  
شبگیر می میر کاروان بین  
من می برش بنگر عرش  
من نمی ش بکری دل

از آب برآرم این جگر را  
در شیشه این جگر گدازی  
بنا تا زگی بود قسم را  
شویم ز پیئے سدا و نامه  
سحر دی سحر و نشین را  
حل ساخته برگ و شاخ و سبیل  
آن نخله سازم زبان را  
بر ماند ما س آسمان  
صدقه چرب و نرم در کام  
رو نق ده کار عشق گردم  
در سینه مستاع یار دارم  
بار یک روان نور دم این راه  
صدقه فله از پییم روان بین  
این لعل که بود طبع این فریش  
این لعل که داشت پای در گل

[illegible]

این غم که ایستاده  
بر سر این غم که ایستاده  
بر سر این غم که ایستاده  
بر سر این غم که ایستاده

[illegible]

از سنان عشق در دستگاری است  
این بار از آن صبح و آن سبب  
کس درین صبح نور پاک است  
این دره که کوهل جلالت  
از عشق شگفته جا را نیست  
این پرده نو که کردار نیست  
ایمان از عشق و از امن آغاز  
در دهره چون دل نوایست  
بده و بگریخت

برادرش / کماله و درین سبک شایسته / هم از سر گذردان را / تو تاب خود را / عنوان داد و نام ادبی / از این نشانی

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



PA

هر کوه نماند این صدا با  
 کین نقش نیند ام زین طلاس  
 نشیند فلک چنین بهرانی  
 وین ظل گران سبک سران  
 کز شکوه بند باد و دارم  
 احسنت بر آید از می و حسام  
 دریا کشد و تنگ سر است  
 یک لیلی و صد هزار مجنون  
 دارم جنجال پنج نامه  
 مانده میان ز بس گرانی  
 پرواز کبوتران برپا  
 امید رساندش بیامی  
 بر شاه گنم ز دل نثار  
 بندهم سجاده پنج محمل  
 این پرده نقشین پرده داری

سرگوشن خبرید این فوارا  
 بسیم<sup>۵۴</sup> داشته ام بهر صدایا  
 بس<sup>۵۵</sup> قافله رفت دس دورانی  
 این دم نه سزا است کشتن را  
 این فتنه از ان زیاده دارم  
 چون جرعه فشان شوم برایم  
 این دل که ز ساقیان کتک است  
 نقشت<sup>۵۶</sup> بر وزانه مفتون  
 بر بسته بپای مرغ خاسه  
 بگفته بپای آسمانی  
 دادم که گشت چرخ فرسای  
 گرای بهیچ پیش بدای  
 با جان گذرانده روزگاری  
 زمین مفت و رباط چای نزل  
 زان پس که برام از عمارای

اگر بنام خداوند  
 بکنم پس هر چه  
 بخواهد بفرماید  
 در روز قیامت  
 من را در جنت  
 بگذارد

ملک میں فاسفی

وخت ز خراب گشت  
سگند و باد و گل چرخش  
موت و عجب و شکر و پیر  
یک سالی که از دست بدید  
استیتم می از دست بدید

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله

سحر می شوم و بگوهرین ناب دریا خنی از خیر و شش بگذر و در نیم نزن بلند و ستان وانی سخت شایخ در شاخ از قصر و باغ کن قیاسش تا آب جگر بگاود دیده قصری کند فلک خرابش بر چرخ بکش ز عشق خسته گاه	موجی زخم و دروم بگرداب جوشی زن و خوشش بگذر آهسته که خفته اندستان از عشق بر آگه برین کاخ بر کسی دیده نه اساستش کین کاخ شود برو کشیده کاول بر بند تا آبش جد از تو و هست از شه نشاه
---	---

گذارش خطاب آسمان بوس حضرت شاهنشاه  
و نگارش آداب شکر نعیم صوری و معنوی  
برنا صیه ارادت که دیباچه سعادت است

ای پایه فرای سفت اورنگ فنیض تو بر در کار مفتوح صد باغ طرب سبزم گاهت ای از تو جهان سکون گرفته	میزان عدالت گران سنگ چون باد به چشم و نغمه باروح صد خنده باوه درنگاهت با تیغ توفته خون گرفته
---	---

از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله

نقد من فارسی

از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله

از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله  
از غارت خورشید و شعله



Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in the upper right section, possibly a continuation of the title or a separate verse.

Handwritten text in the upper left section, possibly a continuation of the title or a separate verse.

این نشانه ام از شکست کنشیت گوسا دجو و خون دل قوت گو گوهر خود سر لیت بشناس محل سجاده سبک است سخت هر چه برین گریوه تنگ گیم بره آن دو گرم رود گر نایقه نسوزدم ز فاقه زین مرحله بار خویش بندم هر چند که راه من دراز است آتم که ستاره بار دارم با او بفروشم اختر چند این خایه لعل کاخ یاقوت گر عسر بود بنم مقابل تا نقش زخم خط قدم را ز نیش آن که ز موی خسته دارم	دام که حسد در دست رس نیست آتش چه کند بآب قوت میداست که کنشفت الماس گر جان مرا سله دهد بخت زین بختی ست پای برنگ پیر کن و سر لیت نور بهت کشم زام نایقه محل بر با پیش سبدم جازه جوان خدی سباز است در ره به سپهر کار دارم بندم بزبان گوهری چند کافر زخته ام سحر مار و ت با چشم خون گران بابل هر سوخته کنم قسم را صدکت چو سبزه دارم
--	--

Handwritten text in the lower left section, possibly a continuation of the title or a separate verse.

Handwritten text in the lower right section, possibly a continuation of the title or a separate verse.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a footer or concluding verse.

در این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

۳۲  
 این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این باد توئی و من سپهریم  
 راسی بدل خود از گریه میان  
 صد قافله جان برم ازین راه  
 آمد شد کار و آن بهیست  
 کجا جانی قلم بساطه است  
 بکدم سه دل نهم بران قطع  
 سنگش همه ذره ذره نورست  
 بر تار معانیم رسن باز  
 بر موی سوار و میز غم گوی  
 بحر می تنگ آب تر ازین نیست  
 بر کسیر مود و واسطه تازی  
 از چرخ نهم صد آسمان راه  
 جانیت سخن کجا مند گام  
 بگذشت مرا و بیشتر رفت  
 طویر ششیده محسوس بین

از جوش و خروش خنده چه گویم  
 دارم خیال دلفریبان  
 آن گرم روم که گاه بگاه  
 این ره که درم بدان سستی  
 در راه زنا نوم رباطی است  
 این ره که بشرویی کنم قطع  
 زانو مبرش گمان که طورست  
 بنمکه که چسان بصدت گمان  
 حیران خودم درین لگاپوی  
 زمین دایره تنگ شکر گینیت  
 انصاف بده که نیست باوری  
 از فکر زدم لب بند خورگاه  
 زین پیش که من فرستم بام  
 این نکته که بر تراز نظر رفت  
 این سبک بازوی تنه بین

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

این کتاب که در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است و در این روزگار از دسترس است

۵۰

عشق ادم و من عشق سیراب  
صد غوطه بخون دهم لب نوش  
و آتش دل کشم زبان را  
و آنکه دم آتشین برآرم  
نی حرف که دشمنای نوبت  
نبشیم و حرف عشق گویم  
بر گوش و زبان زخم صلائے  
آه که در دم شمر بکام  
زغن زخم آتش درون را  
زین زوت بجا شقان خبر کن  
نغم صله بخون دل و دم آب  
هر قطره هزار رنگ برزد  
کاینش رنگ عشق داند  
پرده ده گرم و سه دشتقم  
خواهم که فرو برد بکاش

در باغ خنجر جگر تاب  
 ما جوش زخم و مشرب خویش  
 آتش که گسست دمان را  
 شعله سحر که دل در آرم  
 نی و دم تفت آتش درویش  
 رفتیم که حریف عشق جویم  
 سر دم زنک فشان نوای  
 از دیده تشنگ غم جبارم  
 پیرون گشتم از باغ خون را  
 در شبای یک بهر نظم کین  
 هم آتش که شعله در تاب  
 زمین خون که ز لیش سینه سوز  
 آنکس گل عشق بردماند  
 در عشق حریت و در عشقم  
 چون کام بر زبان زناش

[illegible]

در دست خورشید  
صد گنجینه با کمال  
صد ساله فیض  
از آب جگر که در دل  
بازش دل نهاد او را  
فدیتان سازد در

ملفوظات

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا تو اس نے اپنے گھر کے دروازے پر دستکوب لگا دیا۔

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

آب جگرست و آتش دل  
افسار عشق جانگدازست  
آتش همه بسترست و بایں  
خون خورده ز زگرش غزالان  
صد زهره آینه بین کند آب  
عشق آمد و صد در بلا زد  
ز عشق بلا س آسمانی  
از نارنگه برفت صد دم  
مشتوق پیاله حسن باده  
سر کرده برون ز یک گریبان  
سر زده این دو گل ز یک شاخ  
آمیخته چون دو مغز و یک پوست  
چون باده بشیشه نغمه باتار  
اینجاست که آفتاب تیز است  
از بند بگویم آنچه دیدم

ایچا<sup>۱۱</sup> سمہ آبرو کے محفل  
حرون شب عاشقان درازت  
اٹھکے ہمہ زہرہ است و پرین  
شیران زبلائی عشق نالان  
چون<sup>۱۲</sup> عشق رسد باتشیں تاب  
حسن آمد و ہرجان صلاز و  
نئے حسن فریب ناگمانے  
ناحبہ کند وے سب کام  
عشق ست سرب بوشادہ  
آن<sup>۱۳</sup> ہر روز شوق ناشکیبان  
و گلشن این مہندی کاخ  
دل بادل و تن بہن بہم دوست  
ایچن عشق شد گرفتار  
این شعلہ بہند گرم خیرست  
عشوق عرب و عجم شنیدم

نورانی

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

باغ افروزین نمی زند گلشن  
 سبزه زلفین حیات خانی  
 بیهوده بیدارم ز افق جادوید  
 گریه در دهن صال بیاورید  
 عاشق بدل هزار باره  
 تاگاه زاروش کستاره  
 دل خوشتر از دانه خاکی  
 باغی که با بیدار خاکی  
 خیزد



بسم الله الرحمن الرحيم

کلمه و چه باشد در این کتب  
که نه هست از دست یار  
سی چون کل است که در  
دین که نه بهشتان را  
در این کتب است که در  
پایه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

خیزد ز آتش لطف جگر سوز  
و آن آتش شعله زن چو گلبرگ  
سازد دل و جان آتشین را  
جوشد چو خروش سینه رو بان  
آتش چو زود و دشمن نیست  
سوزند بهم ز عشق سیراب  
دریاب که حال عشق نیست  
گسسته اند چشم روی شمعانی  
چون عشق عالم گسسته بعیون  
چون آتش عشق بر سر سوزند  
چون عشق بر آید آسمان بوسن  
چون جذب عشق صادق افتد  
جایی که ز عشق جزا نیست  
با هر چه زار و دست بیاش  
در عشق بجز که خفتن نیست

[illegible][illegible][illegible][illegible]

چون که چشمش را بگشاید  
چون که لبش را بگشاید  
چون که دهنش را بگشاید  
چون که دلش را بگشاید

سندست هزار عالم عشق  
بی نقش و فاخط جبین نیست  
خاکش همه ذره ذره مهرست  
آن محرومه کز جنون سحر است  
وان هم که نگار ارمنی جیست  
هر یک با بند و نه سوز خوش است  
سندی صندان آتشین خوی  
دل دزد پری و شان مست  
ندان غمزه که در سر ام کرده  
خونین نگهان کرشمه کوستان  
کو عقل که در و برو در آید  
چون برق که بر دل نذتاب  
سختست بد و روی زویا  
هرگز روشن چشم در بائی  
هر جا بگی ستارگی که د

سندست جهان جهان غم عشق  
بی رنگ جگر گل زمین نیست  
هر ذره حیران به چهرست  
در دشت غریب برگ گل است  
وان نیز که بی ستون کجیست  
تالی ز شتره مهرس داشت  
آتش فلکان بهرین چو  
در کاوش سینه اسبکست  
صد زلزله فتنه دام کرده  
هم خنجر و هم نمک فروشان  
با صبر که در برابر آید  
صد سینه آتشین کند آب  
بر کف دل و زلفی شکلیا  
بر گردن سر زنده صلائی  
خون و جگر نظارگی که د

از این جهان بگریز  
از این جهان بگریز  
از این جهان بگریز  
از این جهان بگریز

عالم عشق

این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز

این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز

این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز  
این جهان را بگریز

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

فی شاه شناسد و در ویش  
 کج شک پر و بشا بهار می  
 کز گرد ستاره رخیت همراه  
 خاکستر و عشق شد سخت  
 داند رنگ یشات مره بند  
 تو عاشق شام چو خفاش  
 بر شیشه ساقیان من سنگ  
 همیشه نشین بوقت مستی  
 پای مره لغزد اندرین ماه  
 از مره راستی بیاموز  
 داند کجیش تهیت قالب  
 مان پای لغزدوت رستی  
 از باوهوس تو کز ریش تیز  
 جز خاک درین سبزه نگیرد  
 بشدار که از دهاست در راه

این عشق که سست بخود ریش  
 آید چو نباتان نازی  
 بسخت نشین موقت خروگاه  
 چون شعله جوی در شربت  
 حسن از جو جان بسته میزد  
 خورشید بصبح چو دانه غاش  
 از می تو دبی نظاره رازنگ  
 با حسن کن در راه دستی  
 راهیت هر قدم نظرگاه  
 چون چشم موس کنی نظر دوز  
 میناست ز راستی لبالب  
 با مصیبت بصد بلند رستی  
 این آب بنود آتش بگیرد  
 مالی و منی در و نگیرد  
 گر کبیر موسی از خود آگاه

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

نظم فارسی

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم  
 این که در این جهان بود و گاه گاه  
 در این عالم نیست و در این عالم

و عشق نشسته بر لب زبان  
و عشق نشسته بر لب زبان  
و عشق نشسته بر لب زبان  
و عشق نشسته بر لب زبان

زین پیش مرده مجاز یاس  
بکشته حرمه بکشت بهستی او  
و انگه ز نیست بهست گروی  
این عشق گو که در گدو پست  
عشقست به ملک بی نیازی  
بی بانگ صد است این ترانه  
در چرخ با نیست این اوج  
آن شعله که سر کشد تباراج  
در پاست نمود عشق خوشخوار  
دل درنگ پوی در نایاب  
عشق پی بر حساب دانه  
چون خود شودت بهز ساقی  
ای نشسته است خوشم شو  
فیاضی ازین خسر و شخنی  
از شعله عشق جز نفی نیست

عشق که حقیقت است بهتاس  
تانیست شوی بهستی او  
بشیر شوی چو مست گروی  
را بهست نهفته تار دوست  
سلطان حقیقی و مجازی  
عشقست که میزند ترانه  
عشقست که میترود این ج  
عشقست که می بندد تباراج  
دریای کرانه ناپیدار  
در سر قدس هزار گرداب  
گو ماند اگر تو خود نمائی  
بیش و بدت حیات باقی  
و سه قطره بر دیو بحر گمشد  
کا و در شور و شش درونی  
در شیشه در و خ کفی نیست

عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس

تلمذ من فارسی

ایام خود ز غم فتنه  
زین تن که کرم فتنه  
از تشنگی سازم سر جان را  
شمارم بیا و فتنه  
کام این فتنه که غم فتنه  
در این فتنه که غم فتنه  
در این فتنه که غم فتنه  
در این فتنه که غم فتنه

عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس  
عشق که حقیقت است بهتاس

از شعله عشق جز نفی نیست  
از شعله عشق جز نفی نیست  
از شعله عشق جز نفی نیست  
از شعله عشق جز نفی نیست

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

دستان زن دستان عشاق  
زنگونه چون نگار این باز  
چون هندوی چشم کجلاهی  
اقتطاع اجین تنگامرزش  
چون دیده ببرد می مثل بود  
دانش منشی خبر و پزوهی  
پیشانی او زخمت تابان  
هم تاج نواز و هم نگین بخشش  
بر درگاه او کلاه سیایان  
در هر حرف شیشه بزم  
قرش بسوم مهر گاسنه  
هم غاشیه اش بدش اقبال  
اقبال بهر درایتاده  
بیدارگران بباد خنهای  
برخت نسا ده پای بخت

دیباچه نگار حسن افات  
مستانه سیمه فسون ساز  
کرگشور مسند بود شاهی  
شاهی و جهان جان پامش  
در تاج آن سبب ممل بود  
فرزانه شاهی فلک شکوهی  
فرمان ده خیل کامیابان  
خاقان و تاشان و پیر بخش  
او سرور خیل خیل رایان  
در کینه نر بر بشته رزم  
لطفش به بهار شادمانی  
هم گردش بفرق انفصال  
در راه طرب برو کشاده  
دادش علم جهان پناهی  
از عقل کشاده عقده بخت

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

ملک فارسی

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

۱۰  
 و اینها را در کتاب خود  
 ثبت فرموده است و در  
 کتاب خود نیز ثبت  
 فرموده است و در کتاب  
 خود نیز ثبت فرموده  
 است و در کتاب خود  
 نیز ثبت فرموده است

MI

۱۳۱  
گرسنه و غش و شسته و سوزان  
باز چو کوهستان آب دوا ده  
نور حسن متاع نیک و ناز  
و خوشن بیا ز رنگ و رخس  
عالم هزار رنگ و رشان  
کوهستان و درون گلستان  
باز چو کوهستان آب دوا ده  
نور حسن متاع نیک و ناز  
و خوشن بیا ز رنگ و رخس  
عالم هزار رنگ و رشان  
کوهستان و درون گلستان  
باز چو کوهستان آب دوا ده  
نور حسن متاع نیک و ناز  
و خوشن بیا ز رنگ و رخس  
عالم هزار رنگ و رشان  
کوهستان و درون گلستان

<p> یہ کچھ ہوا بے خبرین دم  صد عمر شباب و شبابش  رنگ و گاہ سب باد وادہ  بر لبہ صبا تبار کا کل  ہم دم دم اگر گاہ ہمارے  بر لالہ حمیدہ چھو سر دے  درگرم روی چو خیر کردے  بر باد ز برق نعل بستے  او شاہ سوار دولت و کجبت  در پردہ حسن و عشق بازش  سین صنی شگفت رخسار  و حسن بد لبے یگانہ  حسنی و بہار و لفریبی  سہین بت و بت پرست مایہی  ناقص چشم دیدہ ہنواب </p>	<p> پی کردہ صبا آہن بن سم  صد باد بہار و در کا تبش  وز پویر گہ ز دل کشادہ  پیکر بلا گہ شاخ سبیل  ہم کا کل او نقشہ زاری  از گاہ گذشتہ چون تدرک  آتش زبیم تیز کردے  بر خاتمہ نگین شلستے  زیر قدمش رکاب یا تخت  صد ناز نہفتہ در نیازش  وز نعل و گہر کشیدہ ز تار  در عشق بہ بیدلی فسانہ  عشق و جهان ناگہی  صد تکرہ زیر ہر نگاہے  ز ناز نہافت کردہ ہم تاب </p>
--	---

دستان زین حسن عشق  
سزایین دوشا جان  
در عشق فانی پیوسته  
دین زده بهر بیان  
منته به بیان ناز عجب

ملفوظات

صدیق گرامی در میان کشاده  
گرمش بدست خود داده  
پایه چون دانه کرده ختم طار  
یا ایده ختم قصد جان

[illegible]

آن چه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

۲۲  
 این دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه

از غنچه برآمد آن گل ناز	آن صلیح که با شاد و مساز
استد گار مه به عهدش	کردند ستاره زیب همدش
گل کرد هر خوش نفساره	از پرورش مه و ستاره
گدقت جهان جهان جاش	بالید چمن چمن نهانش
اوزنگ نگاه کامرانی	شد صنم ازل خانیخه دانی
نه قمره سمان نهانش	گردید دست برد کامش
شهر بهر پنجش ارغوانی	در صبح بهار نوجوانی
منصور نشست در بطش	بر خواش مهره نشاطش
نعلین سبک کرده از سخت	مستانه بخوش خرامیخت
شاهی بخوشش هم آغوش	احتر به سحر دوش بردوش
طالع ز جوانش جوان تر	حکمش رنگ نظر روان تر
بگرفت جهان بگلستانی	بر افسر او گل جوانی
سرسر بجام بهوشیاری	شاداب بهجت کامگاری
کاتش فکن سر پرستیست	شاهی دجانی اندوختیست
بهشمار بود درین دوستی	خوش آنکه باین سر اخ دوستی

عده فیسی

این دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه  
 باین دو لبوی بادیه

در عالم شاد و بهر آسمان  
 در عالم شاد و بهر آسمان  
 در عالم شاد و بهر آسمان  
 در عالم شاد و بهر آسمان

از غنچه برآمد آن گل ناز  
 استد گار مه به عهدش  
 گل کرد هر خوش نفساره  
 گدقت جهان جهان جاش

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

نغمه فارسی

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت

از صندل ترکشیده غازه  
صد نغمه به ساز پرده او  
پرسیدز مهر گذشت شاهان  
با این همه ناز و نازینے  
عشق از نگمش زبان میزد  
میداشت حدیث عشق در گوش  
می جست ز عاشقان نشانهها  
هر کس تیرانه شهر بار  
هر کس بجا می جگه تاب  
میو ددش بهر هم وزیر  
بروے ز شکرین نام عشق  
دایم که فلک بگردش تیز  
نیزک قضا بر روزگارے  
دوران فلک کند قرانه  
آن را که ازین زمان نشایت





بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

در بیان عشق و محبت  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال

این کیمیت که در درون سین	بشکست هزار ام بگیت
این باو زدا من که بر خاست	وین دود ز کلخن که بر خاست
دایم ز سپاه عشق که دلیست	انگیزه جگر که دزد و دلیست
این دشنه که زو بدل خراشت	از موکب عشق و در باشت
خونین علم که دام شامست	چاوش که دام بارگاست
از سوز که این شرار بر خاست	وز راه که این خبار بر خاست
این عشق که بر دره بجا نم	پیشیده شرر بر پر نیام
این مرغ که می پرد برین بام	وین بوسه که سید بد پر نیام
این قاصد را در چشمت گویان	از جلوه کیمیت مرده گویان
باسینه پیام دشنه کیمیت	خو خور نگاه تشنه کیمیت
آتش که ز جان ریش بر خاست	دود از پس و مشکلیش بر خاست
این عشق ز دل چوبت محل	نم گام شمار و نه منزل
این عشق ندانم از کجا خاست	کز هر رگ و ریشه ام بلا خاست
چون جگر من از چیه است	در جن دلم چه اضطراب است
نن رخ قباحتش از میان	در سپیده بانه پینه دانه

ملکوت فارسی

در بیان عشق و محبت  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال

در بیان عشق و محبت  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال

در بیان عشق و محبت  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال

در بیان عشق و محبت  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال  
 و در بیان کمال



مجموعه کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

فهرست کتب خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

کتابخانه خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

آباد عشق شد مرا خوش زین گفت رگ ریشۀ پنهانش	شباب بکوش در عکاش افزوده به بخت منظر اش
مستو و نیاز من طلب کن باغش شگفتان بارغوانی	غبار لبش بکار تب کن صفر شگفتش بنار دانی
سور جهان بخیر شاه خود را بسد هر از فن زد	آمد بدل ز غم چو خرگاه لرزان لرزان در سخن زد
کای آینه زمانه رویت در اعم که مصلح نکست بر دانه	پیوند جهان ببار هویت آشوب غمیت پر تو انداز
زیبات جهان بداد دگرت گردی که تحت باد شاهیست	گردی مراد بر سریت پیشانی ماه را سیاهیست
ایری ز زمین سیاه برخاست زین ابر نمی خدایگان را	کز سینه برق آه برخاست طوفان بلاست آسمان را
شادی جهان لغیم بر آمد رازم که خسته بچشم شامیت	بیرون و درون بهم در آمد در دیده من جهان سیامت
زین رو که بوی شاه تابیست	در بخت زمانه خطر ابیست

کتابخانه خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

کتابخانه خطی و چاپی در دسترس قرار دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو

<p>از چشم بد آ و شاد و شین          نقشه ز نشان ناز و نینان          صبری بگین و تظاری          کافتد کف تو در نایاب          نقش مراد و نیر جسد          چشم چشم روانه کرد هم گوش          بر روی زمانه این دود و باز          کر در در آور دمی حسد          و ز غیر نفه راز پر سید          کین غنچه کشاید از نسیم          در دفع مال چاره جوئی          میگفت فسانه در فسانه          میخواند خط ز پیش بین          مرغان بخودگی تشنه بند          آنجا چکند فسانه پر دانه</p>	<p>بر خیز و تخت داد و نشین          بر دار چشم تیز بینان          در صید گنجین شکاری          سید سرس فروگرداب          کجاست بگردش از قرعه          شتان نشسته است پیش          سید است درین شین راز          روزی طلبید مهر و حسد          از جوش درونه باز پر سید          سید او زمان بهر ندی          کردند صید فسانه گوئی          هر کس بزبان جادوانه          هر دیده وری بدل نشینی          گشتند بے فسانه چونند          دل در گره غم و غم باز</p>	<p>افسانه در زبان سحر و جادو          افسانه در زبان سحر و جادو          افسانه در زبان سحر و جادو          افسانه در زبان سحر و جادو</p>
--	--	---

نقد و بررسی

افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو

افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو  
 افسانه در زبان سحر و جادو

گنجین جمنی ست روزگارت  
 در خاک دکن که فتنه خیرست  
 جادو صنی منم فریب  
 گلشن سمن بری دمن نام  
 تجنه مند چشم سستش  
 صد برنش بخون نشسته  
 آتش زن سونات تشرش  
 چشمش به نگاه جادوانه  
 صد شعبده جلوه ریزش  
 آینه شگاف دیده بازان  
 شمشیر گر نگاه خونه  
 محرش بدل جگر گاران  
 گل غنچه نونمال رستان  
 جادو صنی فریب ناموس  
 شیرین نمکی فریب صد کام

گلهماست شگفته در بهارت  
 امروز دکان فتنه تیرست  
 گمده آشته در جهان شکبه  
 از سوی فکند هرجین دام  
 بندی صنان صمن پرستش  
 در تیکده بت بهشت شگته  
 زنا گسل پستان عصرش  
 صد بت کده را قمارخانه  
 صد زلزله گرد جلوه گارش  
 بهشتی آرزو گدازان  
 سومان زن آتش درونی  
 چون جوش خون بوبهاران  
 ریخانی نو بهارستان  
 پیچیده صدای او بناقوس  
 ورسته نهفته مغز بادام

ملک فارسی

در تیکده بت بهشت شگته  
 زنا گسل پستان عصرش  
 صد بت کده را قمارخانه  
 صد زلزله گرد جلوه گارش  
 بهشتی آرزو گدازان  
 سومان زن آتش درونی  
 چون جوش خون بوبهاران  
 ریخانی نو بهارستان  
 پیچیده صدای او بناقوس  
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته  
 زنا گسل پستان عصرش  
 صد بت کده را قمارخانه  
 صد زلزله گرد جلوه گارش  
 بهشتی آرزو گدازان  
 سومان زن آتش درونی  
 چون جوش خون بوبهاران  
 ریخانی نو بهارستان  
 پیچیده صدای او بناقوس  
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته  
 زنا گسل پستان عصرش  
 صد بت کده را قمارخانه  
 صد زلزله گرد جلوه گارش  
 بهشتی آرزو گدازان  
 سومان زن آتش درونی  
 چون جوش خون بوبهاران  
 ریخانی نو بهارستان  
 پیچیده صدای او بناقوس  
 ورسته نهفته مغز بادام

در تیکده بت بهشت شگته  
 زنا گسل پستان عصرش  
 صد بت کده را قمارخانه  
 صد زلزله گرد جلوه گارش  
 بهشتی آرزو گدازان  
 سومان زن آتش درونی  
 چون جوش خون بوبهاران  
 ریخانی نو بهارستان  
 پیچیده صدای او بناقوس  
 ورسته نهفته مغز بادام

ملک فارسی در تیکده بت بهشت شگته







[illegible][illegible][illegible]

یا قوت زردیده اسم فاشندی  
هم سینہ مشراره نیز کردی  
بر دیده در بلا کشا و  
نیازی ز تو شکوه از خرو نیست  
روحی به تخم ز سر و میدی  
آورد کلمه تبار گے رو  
زین دیده که دیده ام جهان را  
آوردی از آسمان نویدم  
چون ماند ازین سخن فسی  
زان قصه حب انگد از پر سید  
دانا ز بی جواب شتافت  
کان شاه که بر فلک سر افراخت  
در موج محیط نعمت غرق  
لوح اولش خط خطابت  
بر سر دکن کلاه بخش

در این چهره گشت بدو  
نفسان غریب و شاد  
تا بگو که رسید به رحمت از رخ  
میر و در عهد طلسم بزم  
کالی شاه نشانه بنده  
گرا که در خون سپید

نادر فانی سی

[illegible]

*(Faint handwritten Persian script)*

بر خاک شکفته بوستانه  
 در گردن دل از غبار رفته  
 از طلق نشسته بر کنار  
 بر دهن چرخ آستین زن  
 جز زنده نه هیچ در سرشتش  
 رخ لاله و مانند از خوشی شرم  
 برق نظرش سپید اغ اسید  
 بناده بر آستان تحقیق  
 چشم قضا خط رضایش  
 در بستگی چنین قضائے  
 این شل بگیرد از غم او  
 گر سخت جوان بتابدین نار  
 جوینده بود ازین نشانه  
 میوه است که چون شود بانگاه  
 شب چیت اسید جاگد از ان

در گردن نهفت آسمانه  
 گردن بشماره زار گفته  
 در دلق گسته همچو تار  
 خاکستر دیده بر چنین زن  
 جز سبده نه هیچ در سرشتش  
 لب آبله کرد از دم گرم  
 صبح نفسش فریاد جابده  
 قفل ادب و کلید توفیق  
 برفق قدر گل دعایش  
 دار و دم او گر به کشائے  
 دین غنچه کشاید زدم او  
 از پر طلب کشایدین کار  
 گنجید در سریم خانه  
 گویند اسید در راه  
 غلامه مکده خیال باز ان

نظمین فارسی

چون بازم نه یاقدم زد  
 درم شک و دوی آن بیابان  
 شب تانی یک چون لستاره  
 افروخته شمع صد نفاره  
 بی حدنگ بود در ملکیت  
 شادمانی عاشقان غیب نیست

Handwritten marginalia in Persian script, including commentary and additional verses, surrounding the main text blocks.

آگاه ز شب روان امید  
 و ترک کلبه صلائے مر حبا زو  
 تا چند برون درون درون آ  
 لبیک زنان بیابانگ درویش  
 برگوشه نغم خاک نشست  
 بارشته خمرقه کرد و چونند  
 زلفیان سر رشته در گهر کرد  
 نیان بهار آشفه نیش  
 سپیدت شاه نزل درویش  
 از بند فتانت تشارک  
 کدو شده نو و هم بدست  
 آنجخت سخن بد نشین طرز  
 اقبال بر افسرت ز عشاق  
 عودش و نبشت گهی نیست  
 ظلمت بزرگ بادشاهی

آویخته دل ز تار خورشید  
 ناله چو حسد دم ضیاع زد  
 کای سخت ز شیری برون آید  
 ششافت حریت گرم در پیش  
 دریافت گل نیل از در دست  
 درویش تنی بوی در بند  
 چون رشته سری ز خرقه بر کرد  
 کای خاک نشین سپهر پیش  
 گر گوش رضا دهنی پیش  
 چون آند ده بر روزگار  
 از باغ خرقه که دست است  
 وانگاه کشود لب باند ز ر  
 کای سخت تو قبله گاه آفات  
 دامن بشکومت آدمی نیست  
 دانی که زرق درت الهی

در تمام کونین کی نام چیست  
 که از قوی شکست ناشاد  
 و هم که شکست بر تو فرستاد  
 چاره گران و کاروان کیم  
 کی بی بین و کاروان کیم  
 این دو مع که ترا رسد

ملفوظات

سید ابوالحسن  
فیاضی  
انتخاب بیان فیض  
از سید محمد علی  
چون از این عالم جدا  
شدنماید بهر چه بود  
از کتب و اسرار  
بیگانه و غایب  
که در دنیا است

[illegible][illegible][illegible]

چون که در غایت شوق  
 وصال تو در دست ابرو  
 و چشم تو در غایت شوق  
 وصال تو در دست ابرو  
 و چشم تو در غایت شوق  
 وصال تو در دست ابرو

مجموعت کشفاده دار و هم دل  
 سانی شود آگینه بکشی  
 گنجینه تو کشفاده خشم به  
 میخورد و در خسار میباش  
 بر بام برآو مست بخبرام  
 چون که سزنی بیام درگاه  
 باغیر کن آن ترانه سبزه  
 این دور زت می بیاشام  
 در عدل قدم زمان علم باش  
 گر جرم تو هست در پذیرش  
 بیدار گریسم نهادست  
 از باد شمان زوداد پرسند  
 تو خفته و عاقل بفریاد  
 سنگ ره کاروان کن باج  
 کان تاجوران که تاج خشنند

زمین برود خشنه قتل گیل  
 اول دل و خشنه بجای  
 قفاش بکلید برودم به  
 مستی کن پوشیدار میباش  
 ز انسان نه که پامان و از بام  
 یاد آور ز ناله سحرگاه  
 که غیر چو بشنوی ز بنه  
 ز انسان که نهفته از کف جام  
 در جرم نظر کنان حکم باش  
 دراز در گریست سخت گیرش  
 تو در گذر زیش نه دادست  
 فی از گهر و نژاد پرسند  
 داد از تو اگر چنین دبی داد  
 کین نام برآردت بارج  
 صد قافله براج خشنند

شبه زبون که چو چو  
 آواز که گجست  
 و برین کائنات  
 و برین کائنات  
 و برین کائنات  
 و برین کائنات

نظم فارسی

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق

نظم فارسی  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق  
 با خلق و خلق



از غنچه نسیم با سمن را  
 هم غنچه سحر بهستان  
 در یافت بهار ناز پرور  
 در آن تازه سی قد و گل اندام  
 برد او ترنج او نهاله  
 والا که سحر کن از جبهه  
 کیما گهری که چون کشد او ج  
 شاه آمد و دوست کام شست  
 هم تاج بر آسمان میگیستند  
 در دو اوصالی کامرانی  
 نزلی کشید رنگ زرنگ  
 خوانم نامی نعم جهان ماند  
 چون بر پیش گذشت سالی  
 باز او گل نو بهار آمد  
 بشگفت دلش به پور دیگر

بکشاد چو از جسم سمن را  
 هم مروحه زن صبا بهستان  
 آب تن لاله غنچه تر  
 بشگفت سمن بری بهنگام  
 افتاد زنانه اش غزاله  
 و نام پر سحر بلند  
 و ریا شود از وی آسمان موج  
 در بزم بخت جام شست  
 هم ناصیه اش بر زمین بند  
 بر خواند جهان بهمان  
 کیش بهر ساطع شیزه تنگ  
 خوان بر سر خوان چو آسمان  
 شمش بگرفت عتدالی  
 کیش چو چمن شار آمد  
 بر نور سزوده نور دیگر

نظم فیاضی

در آن روز که گاه در دلش  
 بود ششتم قافه درین  
 کشته سر دل نهاد و درین  
 چو آن نگاشت که کفایت  
 ازین نیکوستان بکارم  
 آید این نیکوستان بکارم  
 بکارم این نیکوستان بکارم

در آن روز که گاه در دلش  
 بود ششتم قافه درین  
 کشته سر دل نهاد و درین  
 چو آن نگاشت که کفایت  
 ازین نیکوستان بکارم  
 آید این نیکوستان بکارم  
 بکارم این نیکوستان بکارم

در آن روز که گاه در دلش  
 بود ششتم قافه درین  
 کشته سر دل نهاد و درین  
 چو آن نگاشت که کفایت  
 ازین نیکوستان بکارم  
 آید این نیکوستان بکارم  
 بکارم این نیکوستان بکارم

در آن روز که گاه در دلش  
 بود ششتم قافه درین  
 کشته سر دل نهاد و درین  
 چو آن نگاشت که کفایت  
 ازین نیکوستان بکارم  
 آید این نیکوستان بکارم  
 بکارم این نیکوستان بکارم

در آن روز که گاه در دلش  
 بود ششتم قافه درین  
 کشته سر دل نهاد و درین  
 چو آن نگاشت که کفایت  
 ازین نیکوستان بکارم  
 آید این نیکوستان بکارم  
 بکارم این نیکوستان بکارم









بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

گر نیت خوش و خوشی ناساز	ن	همخوا بگیم بر بستر ناز
در کوچه تو آیم و زهر گرد		چاروب کشم باین دم سرد
با وصل تو گرد و رون نیم شاد		پاس تو برون دهم بفریاد
هم تنگ خودم اگر نه بسته		سندوی تو ام بدست پرستی
شمع تو در انجمن بسوزم		آتشکده تو بر سر دوزم
بے لاف سرسیت بر زبانم		کز بستان بید خوابم
هر چند بجز بت نشستم		بگداشته بت ترا پرستم
حسنت هزار جلوه در پیش		من بت پرستم آه زین کیش
هر جا تو بدل شوی نگه باف		من بت چکنم بده خود انصاف
در بستکده تا ترا پرستم		بت بر سر بزمین شکستم
من بیتیو بنا اما س خوانی		تو بے من خون گرفته چو منی
من بیتیو سجاک ره مژه باز		تو خواب گزین بستر ناز
من بیتیو دل بداده از دست		تو فارغ ازین که بیدلی هست
من بیتیو خون دیده گلزار		تو خنده زنان صحن گلزار
من بیتیو سخن کشیده دامان		تو رفته بقطع گل خندان

نقد فی فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال

مردگان بگوش دادی	گویند ترا که بوش دادی
پرورده بوش موبویش	آیند دیده روبرویش
گویند که نیز از دوش عشق	آنانکه گشت گفت و گویش
وزیر تو پرتو می ندیدم	از گشت تو خود جوی ندیدم
از من رخسار من نپرسی	چو نت که حال من نپرسی
هرگز نفرستیم پیام	هرگز نشو شتیم سلام
از هر بن موزند ترانه	عشق تو یاشین زمانه
هیچ از تو پری نشان ندیدم	افزون پری بس و دیدم
از گوش در آمدی به نیرنگ	چشم نگرفت از رخسار رنگ
نزدیک هم آمد آید و گوش	با آنکه درین مقررش بوش
بی تاب من نیادری تاب	گر من بگویم به پرده خواب
آتش که لب پنه دارم	تا در دغمت دیند دارم
تا صبح رساند از تو بوسه	هر شب من و تانده آرزوئی
مشتوقه عشق باز چو نه	ای شامد عشوه ساز چو نی
دانی که بر رسمش نیرزم	زین درو که عاقلانه در زرم

اتفاق زبانه زدن کین  
 عشق من بیش از کین  
 زبان من در بیان این  
 صاحب نفسی که دم بدم بس

نقد و فکری

درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال

درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال  
 درین کمال رسید و در این کمال

عاشق حیرسی که بر فغان بست  
عاشق طلبی که بی سبب دید  
عاشق قدسی که در جگر زد  
عاشق خشکی که در رهنان نیت  
عاشق شبنمی که کرد و بنیا د  
عاشق نفسی که از جنون سخت  
عاشق که زبان شعله کش نیت  
عاشق قدمی که شام غم زد  
عاشق جگری که عرق خون نیت  
عاشق الهی بر خشم ترا دید  
عاشق سببی که در سرانگینیت  
عاشق رقی که بی نشان خواند  
هر نامه که گاه اندر میگرد  
هر داغ که آن نگار میبوخت  
در عشق پیرین دپایه او

معتوق همان جبرس بجان بست  
معتوق همان طلب بخود دید  
معتوق همان قدح بسرزو  
معتوق همان خلش بر جان نیت  
معتوق همان شنب برون داد  
معتوق همان زبان برون سخت  
معتوق بدل همان عطش نیت  
معتوق بره همان قسم زد  
معتوق همان جگر برون سخت  
معتوق همان الم ترا دید  
معتوق همان سبب برانگینیت  
معتوق همان قسم روان خواند  
در عاشق خسته کار میگرد  
بولیش جگر و کار میبوخت  
خوش آنکه گرفت سایه او

عاشق حیرسی که بر فغان بست  
عاشق طلبی که بی سبب دید  
عاشق قدسی که در جگر زد  
عاشق خشکی که در رهنان نیت  
عاشق شبنمی که کرد و بنیا د  
عاشق نفسی که از جنون سخت  
عاشق که زبان شعله کش نیت  
عاشق قدمی که شام غم زد  
عاشق جگری که عرق خون نیت  
عاشق الهی بر خشم ترا دید  
عاشق سببی که در سرانگینیت  
عاشق رقی که بی نشان خواند  
هر نامه که گاه اندر میگرد  
هر داغ که آن نگار میبوخت  
در عشق پیرین دپایه او

نظم فارسی

سیکست انداز نامی است  
از سوز که این تنم گداخت  
آن کیست که می کشد نقیض  
عاشق که در ساعدین  
دانه است که کیست تو بدارم

عاشق حیرسی که بر فغان بست  
عاشق طلبی که بی سبب دید  
عاشق قدسی که در جگر زد  
عاشق خشکی که در رهنان نیت  
عاشق شبنمی که کرد و بنیا د  
عاشق نفسی که از جنون سخت  
عاشق که زبان شعله کش نیت  
عاشق قدمی که شام غم زد  
عاشق جگری که عرق خون نیت  
عاشق الهی بر خشم ترا دید  
عاشق سببی که در سرانگینیت  
عاشق رقی که بی نشان خواند  
هر نامه که گاه اندر میگرد  
هر داغ که آن نگار میبوخت  
در عشق پیرین دپایه او

عاشق حیرسی که بر فغان بست  
عاشق طلبی که بی سبب دید  
عاشق قدسی که در جگر زد  
عاشق خشکی که در رهنان نیت  
عاشق شبنمی که کرد و بنیا د  
عاشق نفسی که از جنون سخت  
عاشق که زبان شعله کش نیت  
عاشق قدمی که شام غم زد  
عاشق جگری که عرق خون نیت  
عاشق الهی بر خشم ترا دید  
عاشق سببی که در سرانگینیت  
عاشق رقی که بی نشان خواند  
هر نامه که گاه اندر میگرد  
هر داغ که آن نگار میبوخت  
در عشق پیرین دپایه او

این که در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است

وارم خسته بهرین موسی  
 بیننده جنون خیال میگردد  
 اشک آمده تا بگو شواره  
 تا پرده ز روی کار افتاد  
 سر رشته کار خوشین یافت  
 اندیشه گیت شعله آسروند  
 در پرده نمان که میگفت که کار  
 بادی که وزید بر سپهر انغم  
 میداشت کشیده نقش دلدار  
 بیدل اسراب بود سیراب  
 میگفت بهرمان جانمانی  
 که بهرین است یادگار م  
 در رشته جان گره کشاید  
 نقش بهین که بت پیوستم  
 حیدر ان پرستش چشمتار

نماند بل خلد کران موسی  
 میگفت چنین و حال میگردد  
 سحر شده از طپا سنجید پاره  
 بسیار ز پرده تار افتاد  
 از بسکه چو رشته سوخته تافت  
 در یافت ز محرم گیت این سوز  
 این زخمه که میزند برین تار  
 بوی که رسید در دمانغم  
 از بهر تسلی دل نزار  
 از بهر شکیب جان بی تاب  
 سداشت مناشش نهانی  
 گیت نقش تبیت لنگام  
 از دیدن او طرب فزاید  
 در شبکه خیال ستم  
 در مانده سجد چو نقش دیوار

این که در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است

نظم فارسی

این که در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است

این که در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است

این که در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است  
 در این کتب است  
 از کتب قدیم است



در این کتاب که در این شهر از این کتابخانه است

۴۴  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

هر کس که عشق در نهاد  
 افتاد و طشت دمن از بام و پیمان  
 صدای آن بگوشش پدیدار و در پیچیدگی  
 و چاره سازی زدن

ای محرم شادی و غم عشق از غار گرفته تا باخجام برق شب عشق و لعل و دست در هر جگری که خاست خوش در خانه نشسته سر بیزار ز آنجا که غم شکفت نندان ناگاه ز فزون پرده سازی سروی ز سمنبران همزاد دامن بدین نشسته و ساز روزی از شب دمن آشفست گلای بانوی کاخ شهریاری	نظاره کشای عالم عشق دانی چه بلاست عشق خود کام اگر چشمت و اگر فراق سوزست از هر بن مورسد در خوشش دستان ز غیش بیچاره دیدار آتش نجسک نفست توان بی پرده شدن خیال بازی کایم چو آب و حسن کنز بهنخانه و همزبان و همراز آهسته بهادر دمن گفت خاتون سیرت تاب بازی
---	--

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بانو بجزد یو بخت برگشت  
 گفت از غم عشق بهیجان را  
 پرورده بآب دیده من  
 دایم که گزشتت بحیان  
 در دیده عیش دیو بادست  
 چون ز دیده بخون لاشسته  
 اینا شسته چشمه اش بخونه  
 گل کرده تبارگی بهار سے  
 رسوائی عشق بد بلا نیست  
 در دوده دودمان شاهمی  
 یا قوت کشم برشته نعل  
 کین عشق بام برد ناقوس  
 از بام فلک بفتیم طشت  
 زو طبل ملاست من آفاق  
 دگر من و نام نیکست می <sup>فاخت</sup>

ملذذ فانی

دیوانه ای که در این بوم  
چو زبانی که خشمش نهی میاس  
در پیشگاهش نشین گمراهان  
سعیست از خاک عبید علی  
دور است نه نشین لاری  
سکین پدرش چنان میان  
بیگانه زبان جواب بیان  
نگاهی بخوان مجلس خاص  
صدرا اعلای

سید بن ابی طالب

دوبئی بیس

دانشگاه تهران



[illegible][illegible]

و ان هم کفن خزان کبودست  
و این میوه تازه نیم فامست  
کردند در نصیحتش باز  
روشنگر نور دیده خویش  
آرامش جان آرمیده  
ابرو صد فیم گوهرت را  
آنگه ز خیال بازی تو  
وین بد بدست که داری  
دور پوده چشم ما نهفتن  
زین پرده بگوش ما نوازیست  
از جوش بدوس که اگر نیرست  
بهر کار به وقت خود گرد  
که بهوس بهوگره کشاید  
پریش بدرد خود و این  
آرمیده می نوشود پای خود نشیر

یک سوخته سوخته آرزو در دست  
 آن سر و منور نوخیز است  
 ما و پدرش سخلو است راز  
 گشتند سببان دانش اندیش  
 کای چشم دل و سپهر آغ و دیده  
 ککک و در قیم بکیت را  
 بستیم بجان نوازی تو  
 اس شفیقه جان دل که دار  
 وانی نه سزد و با شکفتن  
 زین ابرقصر ما هو ایست  
 زانجا که نظر بدلی است  
 تقدیر که گشتها در و گرد  
 وانی قدر و شکیب باید  
 صبر تو را اگر کشا پس  
 زین زود گردانگی کنی دیر

عالمی کہ نظارہ باد صباست  
یک چشم زبون ہم از است  
چنانش ز جفاست سر ز نشد  
و تشنگی دلیم تر شد  
افکنده ز غم و بحر شرم  
ز دکان یطیسان آردم  
نقش می طلبید و آه

[illegible]

نادر خان

۱۰۰  
 این کتاب در سال ۱۳۰۰  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۰  
 در ماه ۱۰  
 در سال ۱۳۰۰  
 در شهر تهران  
 در روز ۱۰  
 در ماه ۱۰  
 در سال ۱۳۰۰

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

چون بستره کی بجائے پخت  
کیمین صبا ز حال ہم فرت  
گمیشفتہ چون شمال ہم فرت  
کلور ستر بدست باغبان بود

او بر چمن است بین نشان بود  
از آفرینش اشک در نشانی

سومانی امیر


نظاره کن که چه بگویم  
که اگر کلام در دست است  
در بهر آنکه از سر می آید  
و این سخن از فضل او  
می یافتم و گوشت پر از  
صفتی بجای گویا  
ان دو قفس را پاره داری  
دور قفس این همزادی

[illegible]

ناگاه در جانب سر اندیب  
 مرغان ز قرار پر کشاده  
 در صحن چمن چو گل فتادند  
 از حیرت این شکفته بالان  
 مرغان حجبته در بزم وزیر  
 نعل گفت به تیزنگ غلامی  
 مرغان همه زان کسین که باز  
 زان تیز زبان گسسته پیوند  
 صیاد که صید او هوس کرد  
 ز درگرم ترا تشنه نفس را  
 یکچند ز دره ناله زار  
 شد مرغ پیاشوق نواساز  
 سگامی سوخته جان مج در این کام  
 بایم قفسی ستاخته ناساز  
 با تو و دو نو اسپر جانیم

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory verse.

Handwritten text in a decorative banner above the main text columns.

گویند که چون تو در دمانه  
امروز سبغ آفرینش  
در آئین نظر پرستان  
هر مرغ که در زمانه تست  
واری نگوان ولی بجائے  
خط تور سناش نهانے  
بگرفت نعل از همه کنارے  
چون سینه شکاف کرد خامه  
کین نامه بنام جان نوازے  
در هر دل کوه از و صداے  
باسینه ناله آه پیوند  
تو اسے مای از شرارش  
خون کرده بیاہم جگر  
از مرغ برچمن نیازے  
ای از بت چین ثبات

کس غیت ز عاشقان فسانه  
رنگ از تو برد بهار غیش  
از عشق تو میرند دستان  
منقار پر از ترانه تست  
خواهی خبرے دلر باسے  
پیام تو گویش زبانی  
نہشت بطرف جو یارے  
انگشت کی فساد و نامه  
کاذب وخت بهر درونه راسے  
وز خرم موز و نواسے  
باتار نظر نگاہ پیوند  
مرغ که مرغ از بهارش  
بی سخی میا بنجہ نظر  
از نعل بجوی و من گدازے  
نقب بسوسات برده

Handwritten text in the left margin, continuing the poem or providing commentary.

Handwritten text in the bottom left margin, likely a signature or additional note.

Handwritten text in the left margin of the central section.

Handwritten text in the bottom left margin of the central section.

Handwritten text in the bottom right margin, possibly a signature or date.

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است

این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است

<p>آتش چمن شماره باران          در داری می همیشه بلا          از بوسه چمن بود سرانغم          موبتقن من کند گراسنه          در جنبش شوق موبویم          در خواب و خیال مانشالی است          خود را بخمال چون سر سیم          وصل تو داری در دهن گفت          بی طرح فراق و بی وصلش          گویند که عشق تست آن درد          بهش نشنیده بودم از کس          که برین بوی من بلا غارت          گویند تو بوی آتش افروز          از عطر چگونه بر شمام          صد خنده مرگ بر چنین زیست</p>	<p>دارم بهوای تو بهاران          انداخته ساقیم به محفل          تابوی تو رفت در دماغم          موی شده ام ز ناتوانی          لیکن خیال روبرویم          بر چیده همه جهان خیالی است          خود کو خیال چون شکیم          آنکس که زد و دل نشین          بی عشق شناسم نه حالش          در دلیست مرا نشاط پرورد          عشقم که نصیبه است نورس          این شعله ندانم از کجاست          زین گونه که سوختم صد سوز          این روز و شبی که میگذازم          بی وصل تو زندگانم چیست</p>	<p>این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است</p>
---	--	--

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این روزگار از دسترس دور است



27

[illegible]

بر شیشه و سنگ دست داری  
 و بر سنگ زنی بشیشه دل  
 و دوست گزیده اختیارست  
 لعلت همچون ز مروی سپید  
 ما تو و منخل یک بهاریم  
 ریحان گلی بنر است به تنگ  
 ز کس لبمن خوشست همچو آب  
 بپذیر که دل بسا به دادم  
 ای جان جهان همه نشارت  
 بر آرزوی گل چرا سپی  
 غوغایت ز دل لبوی دیده  
 دو دوست ز آتش در و خم  
 گدازسته نو بهار عشق است  
 از نل لبوی دمن نیازست  
 یک ناله لبصد هزار در دست

خود مستی و چشم مست واری  
گر شیشه مراد سبب محفل  
و اعم که بود بروزگارست  
و آنی که بود خسته پیوند  
ما و تو و نقش یک نگاریم  
گر از تو نظر بگیرم رنگ  
که دیده بدیدنت دهم آب  
من خسته آسمان نزارم  
و ریاب که بر دم انتظارت  
بکاشتت بخون کستابی  
این باوه که بر من چسبیده  
این دوده که ز دم بخونم  
این نامه که غم نگار عشقست  
این خط که ز دل نهفته را بست  
این نغمه که ترک در نور دست

در دیده من خال چوینان  
در شکبای او کبودی  
از دست دعا بدین  
وز روح من بیارین او  
از هم برون طاف که از می  
رسی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ملفوظات فارسی

[illegible]

شاه جهان  
 در سال ۱۰۲۷  
 در روز ۱۵  
 در ماه ۱۲  
 در شهر ۱۰۲۷  
 در ۱۵  
 در ۱۲  
 در ۱۰۲۷



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

در این کتاب که در بیان  
 عشق و محبت است  
 از کلام مولانا  
 روضه شاد  
 در بیان عشق و محبت  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان

<p>زین گونه دو نیمه داد پیوند          چون طائر شوق کرد پرواز          صد قافله آرزو ز دنبال          هم کوه نوشت و هم سیلابان          از حینش بال گسبده تار          هم جلوه و هم تک و هم آواز          چون صاعقه تیز گرد گشته          نیمی بکبار با هم نشست          در دور نظر کند صدم را          در کاشن و صد چین بستش          خود را بنظر آه چست کرده          بسبزه نشسته روبرویش          پر باک شده همچو دامان          کاند ز نظر دامن در آمد          گفتی ز بهار خوش برخاست</p>	<p>حادثه سی فزونگری زبان بند          کان مرغ که داشت نامه راز          او نامه عشق بسته بر بال          پیچوده هوس شتابان          در زبان که نامه ام گرا بخار          مرغان و گریب پرواز          چون برق هوا نور گشته          بر قصر دهن رسید مست          کاندازه بگیرد آن حصد م را          در ساحت باغ و پستش          آمد پرو بال سست کرده          بشکفت چو گل زرنگ و پوش          مرغان همه همیش خرامان          هر دم بخبر شده در آمد          تا که ز دهن خروش برخاست</p>
--	--

نظم فارسی

چون رفت وین بکند گلزار  
 طایر بهار و منق  
 کای تازه بهار زلفی  
 آتش زن لب تابان  
 هم نشسته قدم بجاوه بکنای  
 که بسبیل زین پیچید پای

افسانه‌های بسیار است  
 در این کتاب که در بیان  
 عشق و محبت است  
 از کلام مولانا  
 روضه شاد  
 در بیان عشق و محبت  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان

در این کتاب که در بیان  
 عشق و محبت است  
 از کلام مولانا  
 روضه شاد  
 در بیان عشق و محبت  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان  
 و در بیان صفات  
 و احوال و در بیان





7002

زندان چو اینست که درین  
 دین و دنیا و آخرت  
 کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات  
 بجز آنکه درین  
 دین و دنیا و آخرت  
 کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات

هم ما در و هم پدر بقدر یاد هستم که ایستاده خسته من آتش زده عشق در بهارم آتش که در سینه من هستم بخیال دوش بروش چون شعله شعله ام سینه است تار و زبر آتش زده تاب در بسته بجانم سیه روز دیوار و درم بچنگ بر خاست از لب شکر رسیده خوابم خون بچک از گل خنجر نم هر موسه ز گیسوم به پرواز که شوق توام گسته زنجیر که خنجر نگذاشتهم سر موس من خنجر نگذاشتهم سر موس	برین هزار جان ناشاد از ناله عاشقانه من گل کرد جنون برودگارم افروخت بلا کینه من با وصل تو گر نیمم آغوش زین شعله شعله من سر بلند است هر شب ز غمت بعد از تاب هر روز بجان حسرت اندوز تا عیش ز خانه تنگ بر خاست بر خانه نشاند اضطرابم لب تشنه بودم چمن بجوم مردم بهوای تست و ساز که طره کسبم چه تدبیر موکدن تن مبین بدین رو من گنم بینه ریش	کس را نیست که ازین آفتون جان نجات بجز آنکه درین دین و دنیا و آخرت کس را نیست که ازین آفتون جان نجات
--	--	--

کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات  
 بجز آنکه درین  
 دین و دنیا و آخرت  
 کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات

ملک فیاضی

زندان بلاست جان من  
 غم و درد و غم و درد  
 غم و درد و غم و درد  
 غم و درد و غم و درد

کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات  
 بجز آنکه درین  
 دین و دنیا و آخرت  
 کس را نیست که ازین  
 آفتون جان نجات







در این کتاب که در این شهر از این کتابخانه است

۸۲  
 این کتاب در این شهر از این کتابخانه است  
 در این شهر از این کتابخانه است

در این شهر از این کتابخانه است  
 در این شهر از این کتابخانه است

<p>چون بر میان بید خوانی          بلبل ز گلو کشاده ناقوس          ریحان و بنفشه دوش بردوش          کاینچانه زنند جامه و ریل          زو سبیل سبزه شاخ سبیل          برسوسن ده زبان زبان بند          ستانه هوا شکست مینا          بر مرغ چمن کشاده فسر یاد          از جلوه باغ دیده مستش          از خروار زر گرفته کاین          بلبل دم گرم بر کشیده          کاه و فلک بر روزگار          آراست چهار نوع و سی          صحر از گل بوس چمن کرد          در سایه سدر گل خرامان</p>	<p>مرغان چمن بکشته رالی          ز تشکده باغ برده ناسوس          خون در گلاله جوش و جوش          بر روز بنفشه را به تخمیل          و دیده و رمی چشم بلبل          آب از لب جوی نغمه پیوند          از سره تر چشم بینا          سرگوشی گل بدوش شاد          ز گش که بجواب چشم لبش          بر مانده عروس گل بیالین          گل پرده شدم بر کشیده          در طبع اینچنین بهاری          نل آن فلکش سجا که بوسی          آهنگار وارو دکن کرد          شده ساز بهار داده سلمان</p>
---	---

نکته فایده

در این شهر از این کتابخانه است  
 در این شهر از این کتابخانه است

در این شهر از این کتابخانه است  
 در این شهر از این کتابخانه است

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے اور ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

*(Handwritten notes in Persian script)*

آینه نشان دشت تازی  
 از خیمه چین چین در دشت  
 آن تازه نگاه هفت خرگاه  
 بگذشت نشان ز بنگه خویش  
 نادیده براه کار میکرد  
 بر سبزه گل سمندرمان  
 می یافت ز باد نکست دوست  
 فارغ ز بهار بوسه بخش  
 میداد نسیم مزده یار  
 پیشد بره اسید پویان  
 صد بار بهار هم عنانش  
 میگشت بهر قدم دران راه  
 میراند فرس چو کام رانان  
 فروخت دو دیده مرادش  
 زان بادی چون سپرده راهی

پرورده بسبزه محازی  
 کاندیشه در در و دگرگشت  
 بگیرت ازین لباز تر راه  
 خود در پس و آرزوی دل پیش  
 نظاره صد بهار میکرد  
 میزد قدمی بوی حبانان  
 پر بود ز عشق مغر تا پوست  
 پیچید وصال در و غش  
 میکرد نشاط در دلش کار  
 میرفت سرو و شوق گویان  
 وز بوی نگار مست جانش  
 اسپد و راز و راه کوتاه  
 نادیده سواد شهر حبانان  
 افزود سواد بر سوادش  
 بنمود زو و حبلوه گاهی

آینه نشان دشت تازی  
 از خیمه چین چین در دشت  
 آن تازه نگاه هفت خرگاه  
 بگذشت نشان ز بنگه خویش  
 نادیده براه کار میکرد  
 بر سبزه گل سمندرمان  
 می یافت ز باد نکست دوست  
 فارغ ز بهار بوسه بخش  
 میداد نسیم مزده یار  
 پیشد بره اسید پویان  
 صد بار بهار هم عنانش  
 میگشت بهر قدم دران راه  
 میراند فرس چو کام رانان  
 فروخت دو دیده مرادش  
 زان بادی چون سپرده راهی

نادرشاهی

بی تاب نفس نفسی میزند  
 بیاد دانا ز غم و فتنه  
 او ز خیال این جسم دواست  
 ز پیر خفته ز غم دواست  
 و در جلوه فراتر است  
 میباید ز غم و فتنه  
 آن جسم از این فتنه  
 بدو چو آب از آتش

وال

[illegible]







از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

مژگان هزار غمزه آسخت / نبشت دودل دگرمانی / شد دور و آرد و پیاسه / عشق است آرزوی خود کام

بی می و خورد و خواب میشد / مستی بظاره پیش می گشت / عشرت به پیاله نیز و جنگ / مستانه به عشق لا آبا سله

بر عشق فرو دوستی سے / جالی که بگوشه این دوستی / تا آنکه حجاب آرزو ساز / فقر اک ادب ز دست دل شد

نماید باده شد هم آغوش / یکچند دران کرشمه سازی / سختی چون ز خویش برخاست

ابرو هزار عشوه آو سخت / پیوست دو خون به مهر بانی / ابرو و نگه پیاله و سیم / هم ساقی و هم شراب و هم جام

وز رشک پیاله آب می شد / می غرقه بخون خویش میگشت / تا آنکه نازد شیشه و لنگ / کرد دل قسرا به خاسی

خود عشق به بین دوستی و / خود دفته کند دراز دوستی / شد پرده نشین پرده راز / یکباران هوس عنان گسل شد

گلده سته صد ستاره بردوش / کردند و غنچه بوسه باز سے / گلگیر گنیا ز پیش برخاست

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

از دور زود و عید بداران / اینجاست همه غمش و غم / گندم همه جا بکوشه / زود زود و عید بداران

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

در بیان غایت  
و در بیان غایت  
و در بیان غایت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

سکیده نشا ط خفته بیدار چون چشم شکر لبان گلخام بر تارک عشرت زمانه رفتند و گل بر پرده از دست چون صبح رخ سمن کشاوند آئینه صبح عالم فسد و ز برخاست صبا سحر چوستان چون صبح نسیم دوش بر دوش ریحان تر از نگار بستند زان شهر تبه بره کشیدند بودند شگفته روزگار ان غمهای جهان بسینه رفته در جلوه سخت کامرانان پوخته بهم چو شیشه و جام رازند ز سخت کار و دانا	ناخن ز سینه بر پیشه بین آموده لبش در مشرب باو ام میر خیت که آنه تا کرانه خفتند و خوشه لب با بست از باد و رحمن کشاوند بنود رخ از در حسیه و ز در غنچه شگاف گلستان برخاست سمن گل هم آغوش گل از عرق بهار شسته شدند مویک سوی تنگه کشیدند چون سرو سمن بنو بهاران مشیار شسته بستند بر نه فلک استخسین قشمان بر نکست شان دماغ ایام مانند بد بهر داستان
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ملک فارسی

در این کتاب که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

<p>ز شعله بصحرایم چرخش عشقش بچون گرفت پیوند چو جام مشهدان سرش گشت خشی بدماغ بهوهورفت ز ولسدگی بهوی در شد افکنده نمک بیاده ساقی سر رشته ز انتظام فساد طبع از ره اعتدال برگشت وز ساغر عیار برخواست می رخیت ز آگینه او منگامه بارگاه شکست کردند بسے سفوف و معجون حسند علاج او بجلاب رفیق سوختند دغش بر تارکش این گل جنون زد</p>	<p>چو شید ز بس جنون و غمش عقلش بفسون عشق شد بند از تاب بم فسونگرش گشت زان تازه بهار رنگ بویت آشفته گنجوی در شد زان شعله تفتی نماد باقی ساز نظر از مقام افتاد والا خروش ز حال برگشت دو دواز گل نو بهار برخواست ز و جوش فلک بکینه او زین سنگ که فرق شکست سوزند دای کوه و هامون کیچند دگر درین تپ و تاب زین هم چو پیافست تن غمش عشقه که پیش بصدفنون و</p>
--	--

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

ملک فیاضی

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است

در این شهر که در این شهر نوشته شده است و در این شهر که در این شهر نوشته شده است



از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون

۹۰

دیدند چو دست فتنه بالا	کمال خسران صدر والا
گفتند ازان همه و خمارش	کردند ملاست از قمارش
بیرون نشد این خط از سرش	این نقش چو بود سرش
بین قرعه قضا سبام آورد	این سنگ فلک بکام آورد
سپهر خورشید هم به خون بود	چون سوخته تفت چون بود
در گردش قرعهای افلاک	بودند نظاره سنج چالاک
طوفان بلا ز غم برآمد	چون عشق جنون بهم برآمد
شالیه حسن و ضنون نیست	عشقه که مال او جنون نیست
برفتند برادرش صلا داد	بیچاره جنون لبه بلا داد
کین بادیه گرد و نامراد	کردند لشکر و کوه ساد
تنها سپرد و بیابان	زمین ملک برون رشتابان
دیوانه بدشت سازگارست	دیوانگی بشهر یار است
فریاد برآمد از دل و هر	فریاد گشتان برآید از شهر
با او نگذاشتند کس را	بستند به تیغ پیش و پس را
هم جلوه سپرد جز چمن نه	کس هم سفرش بجز دمن نه

از حالت نوح و دین پیکش  
 از حالت نوح و دین پیکش  
 از حالت نوح و دین پیکش  
 از حالت نوح و دین پیکش

ملک فاری

از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون

از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون

از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون  
 از تاب جنون و مانع از خون

از منی قوی شایسته ای که در این دنیا و آخرت  
از منی قوی شایسته ای که در این دنیا و آخرت





در این روزگار که همه چیز را می بینم  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا

گر شد سپهر صید و قبال  
از رنگ روان سپاه دارم  
وستان زن روزگار عشقم  
گفتم که بسیار عشق دیدم  
بود آن ز بهار عشق بونی

ششم ز سپاه فتنه پامال  
در باو پخت گاه دارم  
نفساگی بسیار عشقم  
نگاهها بر از رنگ چیدم  
وز دور زوده رنگ بونی

پادشاه تل و سیمگون ماهی بجان را بر کنار  
رووی و به روی جهان شش زنده شادان پریشان

ای آنکه تراست چشم منیش  
بر زده در صانع انتخاب است  
گر چشم و دل تو را است بیست  
تا چشم تو از سبب زدی  
زین منظر صفت پرده بگذر  
غون کن بر نشا و تلخ و شنی  
این میگوید جای دم زدن نیست

بنگر خط و خال آفرینش  
هر لحظه ز معرفت کتاب است  
ای روی تو نقش بر سینه است  
قد تو کج است پای تا فرق  
وز دور نظر ساره کرده بگذر  
پرسی تست گر خور و شنی  
زین بزم برون قدم زدن نیست

چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا

در این روزگار که همه چیز را می بینم  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا  
چون یک چشم در میان کوه و دریا

ملکه حسن عباسی

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

ماه طربش در ابر مانده  
صبر و خردش ز کار مانده  
چون چشمه خشک مانده تاب  
بر رزم اجل ویر گشته  
اشکی ز گداز دل جگر گون  
برکت بنده این دین و لعبت سیم  
چشمی تر از این دین و خشک جان کن  
در بختگاهش وز برگ خوان نه  
آلوده صد غبار رستم  
تن را چو دل از غبار شسته  
پیش تو رسیدم اینک اینک  
وان سیمتن کن دو سیم تن برود  
جان در تن شان تو بر آمد  
دیدند بختش تازه جانی  
رفتند بسبک خرام در رود

آشفته دین و صبر مانده  
جان و دلش از قهر مانده  
چشمش ز سر شک ز بی آب  
تل هم ز حیات سیر گشته  
از خشکی لاله غرق در خون  
گفت ای زامیه مانده دریم  
از هر مرده و جلد روان کن  
در رود بشوی و بر کمان نه  
من نیز بود بار رستم  
وست از لب جو بار شسته  
خود را کشیدم اینک اینک  
تل فیت شکیب از دین برود  
چون یک نفس ازین بر آمد  
در یافت بونی گل روانی  
کردند زمین خشک در رود

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

ملک فیاضی

چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

این روزگار را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا  
چون آرد و بخت را در دین و دنیا

سختی زنده دهن درگاه  
از خانه قایم بخت  
سکایا پندین  
مهر چو باد و پندین  
زبان نامده  
از سینه ناردن  
سختی زنده دهن درگاه

در خواب گزشتن تل و من ایچمال جنون و دروشت  
تنها و چادر شگبانی او دریدن و تار بود و غایت  
گشته سر از گریبان کشیده ای بر آوردن

در چرخ به بین و گرم و سر و ش	صد بود ایچمی بهر نور و ش
از راز جهان جریده بکشی	وزیرین موی دیده بکشی
بنا به خط زانده می پاش	حیران نگار خانه می پاش
یک شعله ازین ترانه عشق است	یک نکته ازین فسانه عشق است
هر جا که درین ورق نگار است	از نکته عشق یادگار است
عشقت که تافته به مستی	دستی همه را بچیره دستی
سلطان ستم ترا و عشق است	آتش زن تحت دا و عشق است
تا عام کند صلامی خون را	انگیزه شمشیر جنون را
چون عشق و جنون بهم زنجوش	آشوب بلبا بود بلا کوش
تل آنکه حسن دیده و در بود	شامیشه مسند نظر بود
چون عشق گشت روزگارش	آخر بجنون کشید کارش
روزی ز نشاط آن یگانه	آن در شب عاشقان فسلانه

سختی زنده دهن درگاه  
از خانه قایم بخت  
سکایا پندین  
مهر چو باد و پندین  
زبان نامده  
از سینه ناردن  
سختی زنده دهن درگاه

نظمین فارسی

روان مادر و پدر گیر  
دیده و شنیده و کرده داری  
خون شده و طم این چنین و صا  
از سینه کشیده دار و دمان  
بار دولت این جهان غایت

باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند  
باین همه عالم ببلند

در خانه قایم بخت  
سکایا پندین  
مهر چو باد و پندین  
زبان نامده  
از سینه ناردن  
سختی زنده دهن درگاه  
در خانه قایم بخت  
سکایا پندین  
مهر چو باد و پندین  
زبان نامده  
از سینه ناردن  
سختی زنده دهن درگاه

چون شمشیر شمشیر طالع سن از سن عازقت کردند قوم با حاکم سب داری نواز نواز نواز نواز

در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

استشوق بدر و چون با سپیدم  
کهای تافته از رخ فاقتم رخ  
بگذشتیم نه مشروط با رایت  
از مهر سپید تو که شوم سپهر  
این باده در شمعین نگو بود  
اما بدین روش که هستی  
از دوست کسی شعله است دور  
در دوستی این چه دشمنی بود  
من چون بگذر است درین روز  
در ره بگذریم نه ساز است  
باماور و با پدر چه کارم  
باز آیم از نیخیال باز آیم  
بگذشت زخا من جنونش  
بر بودن هم قسار دادند  
بودند نظر ارگه ایام

من بادره عشق درو مندم  
بکشاد من زبان به پاسخ  
آتش که وفا جفت گذار است  
گره بودم بر دوشه شمشیر  
ای دل شده این چه آرزو بود  
عشق جنون بخش است  
خیز از تو که در جنون خدیو  
در راه وفا چه رهنم بود  
گر تو بگذریم درین سوز  
دانی که ره وفا دراز است  
عشق است نهی روزگارم  
زین آرزوی محال باز آیم  
چون شد که صنم فوسش  
دل در کف اختیار دادند  
در راه وفا بکام و ناکام

این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

ملک من فایده

این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس خارج شده است

در خواب بهر نیافت جز میانی  
شد سینه شکاف تیغ بهمش  
چون سوزندگان دود بر سر  
گرم گشته سیه گدیش پویان  
از کس نشنید ما بهر اس  
بشافت به پای در زلالان  
کای دلشده این چه ماجرا بود  
رفتی و مرا خبر نکردی  
افتاد به بستر بلا کم  
چون ناله شدیم بگریه و بوش  
گویند خرد و کن کابل  
او طرح وفادار کردی  
تا شرفسون عشق برود  
پیش از تو چون عشق بود

چون مرده خود تباب برخت  
بهرش نیافت جز بلا  
چون چادر خویش دل خویش  
چند آنکه باز از گدا پوس  
گم کرده روزگار جوان  
وز رفقه نیافت نقش پائے  
سر ز بر زمین و دوست ملان  
با خویش ستیزه ات چرا بود  
بر یکسیم نظر نکردی  
در خواب گذشتی بجا کم  
چون دیده بخون دل هم خویش  
دیوانه بکار خویش عاقل  
عشق دگر اختراع کردی  
ناموس جنون و عشق برود  
این چه بهر عشق کس نبود است

چون مرده خود تباب برخت  
بهرش نیافت جز بلا  
چون چادر خویش دل خویش  
چند آنکه باز از گدا پوس  
گم کرده روزگار جوان  
وز رفقه نیافت نقش پائے  
سر ز بر زمین و دوست ملان  
با خویش ستیزه ات چرا بود  
بر یکسیم نظر نکردی  
در خواب گذشتی بجا کم  
چون دیده بخون دل هم خویش  
دیوانه بکار خویش عاقل  
عشق دگر اختراع کردی  
ناموس جنون و عشق برود  
این چه بهر عشق کس نبود است

ملکین فارسی

در خواب بهر نیافت جز میانی  
شد سینه شکاف تیغ بهمش  
چون سوزندگان دود بر سر  
گرم گشته سیه گدیش پویان  
از کس نشنید ما بهر اس  
بشافت به پای در زلالان  
کای دلشده این چه ماجرا بود  
رفتی و مرا خبر نکردی  
افتاد به بستر بلا کم  
چون ناله شدیم بگریه و بوش  
گویند خرد و کن کابل  
او طرح وفادار کردی  
تا شرفسون عشق برود  
پیش از تو چون عشق بود

در خواب بهر نیافت جز میانی  
شد سینه شکاف تیغ بهمش  
چون سوزندگان دود بر سر  
گرم گشته سیه گدیش پویان  
از کس نشنید ما بهر اس  
بشافت به پای در زلالان  
کای دلشده این چه ماجرا بود  
رفتی و مرا خبر نکردی  
افتاد به بستر بلا کم  
چون ناله شدیم بگریه و بوش  
گویند خرد و کن کابل  
او طرح وفادار کردی  
تا شرفسون عشق برود  
پیش از تو چون عشق بود

در خواب بهر نیافت جز میانی  
شد سینه شکاف تیغ بهمش  
چون سوزندگان دود بر سر  
گرم گشته سیه گدیش پویان  
از کس نشنید ما بهر اس  
بشافت به پای در زلالان  
کای دلشده این چه ماجرا بود  
رفتی و مرا خبر نکردی  
افتاد به بستر بلا کم  
چون ناله شدیم بگریه و بوش  
گویند خرد و کن کابل  
او طرح وفادار کردی  
تا شرفسون عشق برود  
پیش از تو چون عشق بود

در خواب بهر نیافت جز میانی  
شد سینه شکاف تیغ بهمش  
چون سوزندگان دود بر سر  
گرم گشته سیه گدیش پویان  
از کس نشنید ما بهر اس  
بشافت به پای در زلالان  
کای دلشده این چه ماجرا بود  
رفتی و مرا خبر نکردی  
افتاد به بستر بلا کم  
چون ناله شدیم بگریه و بوش  
گویند خرد و کن کابل  
او طرح وفادار کردی  
تا شرفسون عشق برود  
پیش از تو چون عشق بود

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم

چون شعله همان رون بود  
در پرده نگارش سببهاست  
بر خاکش از درونه دردی  
بشکافت بدشمنه سینه مار  
چون مهره مارش آتشیر تاب  
شد غنچه گل دامن مارش  
وان راه نور دمارش بوخت  
جان رفت ز کالبد دروش  
ز و گام صبا بوی حبانان  
بهر خسته سر شکسته دانه دانه  
دلنگ ز زندگانی خویش  
وز ناله سینه تیغ میخورد  
کالنجخت خزان به نوهار  
ناچند و بدسید روبا  
لخت حیات خویش گواه

در مار صدمه می نمود  
ز آنجا که طرازش عجیب است  
دیدش ز کناره ره نوردی  
بشتافت بسینه ستمگار  
آرد صنی برون بعد تاب  
چون بود خط کرم حصارش  
آن سوخته جان چراغ میشت  
افسرد ز پیش باز خوش  
ز آنجا دهن آستین فشانان  
میکرد خروش بهیچ دانه  
خون خور ز نو جوانی خویش  
از بخت سیه دریغ میخورد  
می گفت دریغ روزگارم  
این گرگ کهن که میزند راه  
زهرت شد از دستگارم

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم

ملکین فاسی

خاک ابله  
خاک ابله  
خاک ابله  
خاک ابله

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم

در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم  
در دلم منم ازین چنان بودم





[illegible]

باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه  
باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه

<p>مانند باد بر بهمنی چسبند میزد قدمی و ناله میگرد کفن برق ز خانه سوزیم بود سیاره بنوک آه می سفت تا آنکه زگر در راه آسود روزی بنشاط چون گل از شاخ میداد سیاه دیده را آب والا نظرش از آن نظرگاه ور یافت که این نهال بی آب شعله است ز دودمان والا از نام و نشان چنانکه دانی برگرفت دهن ز حالت خویش گفت ای تو چراغ دیده من اقبال کشیده رو برویم من قدر ترا نکو شناسم</p>	<p>حیران بشتافت با تنی چند پیکان جگر حواله میگرد دین شب ز سیاه روزیم بود وز فتنه شب به ماه می گفت وز تخت که سپاه آسود بر کرد سحر از در پیچ کاخ میگرد نظراره آتشین تاب بر روی دهن فتنه ناگاه در گرد و ستاره نظر تاب بر خواند ز خاک ره به بالا پرسید ز روی مهر بانی در پنج ره لالت خویش وای گلبن نور سیده من کافتا و ترا گذر سویم سیمای تو مو به مو شناسم</p>
---	---

باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه  
باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه

باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه  
باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه

باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه  
باز به نظر من این که در این شب سیاه  
چون که در این شب سیاه

ناله من فانی

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

ببار ز کار خود پشیمان  
 وز ناله بسینه تیغ میخور  
 فریاد کنان بخوابش میگفت  
 وین مغز که سوخت و در سر من  
 زین گونه که دید روز بد را  
 خرم من نه و آتشم خشم من  
 با طالع و از گون چه سازم  
 وین خاک که کرد بر سر من  
 دارم گنه و گناه من نیست  
 بشکفت گل ستاره من  
 عذری بهم گناه خود را  
 بهنود شفق چو کوه آتش  
 آتش بسیار شب افتاد  
 چون ابرسیه برآمد از کوه  
 میرفت صدای او بر سنگ

همچون دل خود شکست پیمان  
 از دیو و دزد و دروغ میخور  
 برخاک بجان ریش میگفت  
 کین من که گداخت در بر من  
 از خویش جدا که کرد خود را  
 کوه سوخته کوه سب که بزم من  
 ای دای باین جنون چه لازم  
 این خال که زد بهت من  
 سودای گذشته را سخن نیست  
 گر کرد سپهر چاره من  
 برداشته سنگ راه خود را  
 چون روز دگر بآن بلا کش  
 صدف بگشت کو کب افنا  
 نل سوخته گشت برق اندر  
 میزد ز جنون سری پر سنگ

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

ملک فیاضی

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد  
 از آنکه زین بخت بدست تو افتاد

نیل شد بدرونه بلا کش  
 گفتا تو بزرگ از دلا سنی  
 آن بازوی فتنه شد چو گشت  
 از آتش از دلا بر آورد  
 آن مار بلا سرشت در جنگ  
 گفتش ز یکی شمار تاده  
 نل بس که جنون او ز حد شد  
 بگرفت شمار کار او را  
 دس چون بگذشت بر زبانش  
 دارد بزبان هندوی بوم  
 مسکین بشمار خود نظر کرد  
 غافل که ز خستیار بیرون  
 دل سوخته حال خود به دید  
 بنمود سپاه روزگار  
 در صبح بر خیز چشمه قیر

کان و دود برون کشد ز آتش  
 اندک دست چون در آتش  
 تا آنگه تنش گرفت درشت  
 گفتی زبلا بلا بر آورد  
 آمد بسر فسون و نیزنگ  
 و انگاه مرا گذار در ره  
 درین دشمرون عدد شد  
 بر بست گره شمار او را  
 افی بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

هلمین فامی

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

چون بگریه ناگوانش  
 دس هم ده و هم بگریه مفهوم  
 او کار به معنی دگر کرد  
 بنیدر غمی از شمار بیرون  
 سر تا سر خویشتن سپید  
 افتاده بره سپاه مار  
 خاکستر فقر خورد و کسیر

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

۱۰۴  
 در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

درخت تو و از گونی هست  
 درکش بکش سپید و چمن  
 با تیغ و درویش اندیک رو  
 گنجور ز نقب زن هراسان  
 تنه روی تو نیست بی بیم  
 تا کس نشناسد بدین رنگ  
 سیاره و دهر فسر و غم بخت  
 آب سیه از شفت بر آرم  
 کین رنگ و فسون فمیب و سیر  
 چون صبح بکش و می فسون را  
 خود را بنامت پری وار  
 مانند دو خاصیت درین باب  
 و طبع لبوزد از دم شیر  
 سنت نه روزگار خود باش  
 زین نام جهان بکام خود کن

داخل که تر از بونی است  
 آنگاه که سیر ز رو سینند  
 توست و کین گران زهر سو  
 باشد ز صفت جهان شناسان  
 دیدند ترا به سخت و دهم  
 گشتم بتو در نمود هم تنگ  
 چون شعله زنده چایغ بخت  
 چون آتش روشت بر آرم  
 آه سیه آب من زهر است  
 صبحی تف شوق ده درون  
 کز پرده برایت پدیدار  
 دانی که مقدار ان اسباب  
 در معرکه خصم اکنه زیر  
 کار نیست ترا بکار خود باش  
 باک بفریب نام خود کن

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

ملک فاسی

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است

در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است و در این کتاب که در این روزگار از دسترس دور است



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

علی ایمنی از تو با هم  
 دین نیست که عیسی چو مرغان  
 اشتباهه بدو دل خودشان  
 ده کاسه سر دمانه جوانان  
 مردار به راه چون توان دید  
 زین نادیده که چون توان دید  
 اگر کسی گرفت راه خراسان

اگر هست دل تو عشق پرورد  
 بمنو <sup>بله</sup> بغیر راه غم را  
 گفتا گذرا از حسین شماری  
 دل سوخته سجود سری داشت  
 نیز بیت بیارد و بش بر دوش  
 آنکه سحری پیه دامن داشت  
 بر دامن وصل آستین زد  
 او نیز مرا از همان بود  
 چون یاکونم ز سر نشکش  
 خیز ز دم خروش بخواست  
<sup>ناله</sup> تو آن کسان ز در دل گفت  
 درد دل خود بگو به سبب درد  
 گم کردش از قدم را  
 کین قصه نیاردت بکار  
 دل در گرد و سبیری داشت  
 بمنو <sup>بله</sup> آبه و بدم و هم آغوش  
 بگذر آشتش از جنون و بگذشت  
 زو گام و سله ز راستین زد  
 وز نیک و بدم ز محران بود  
 وان گرم روی به کوه و دشتش  
 این است سخن که گفت رست  
 بی درد کسی که در دشت

<p>تکاپوی بر پستان و حشمت و جوی دهن و یافتن و رسیدن او به شهر پیر و مادر</p>	<p>بر کس که باین دان سخن گفت زمین حال که نل ز بخت است</p>
<p>آوارگی نل و دهن گفت ناگه پیر و دهن خسته یافت</p>	

[illegible]







جان فانی در این کتاب  
بسیار از این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است  
و این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است

با بوی بکریست خون و من هم  
یکچند بغیرش نگمداشت  
در یافتن و من بهر سید  
چنان دین شان ز نور آمد  
تن داد و من بغیرش و سببا  
آید پدر و من به محفل  
هم گنج نشا بر و من شد  
آنرا که ولی بدوست در دست

ریحان از تو تازه شد من هم  
تا بهودج عزتش بره داشت  
پای پدر و کنار مادر  
گلها ناک ز شهر و کویر آمد  
دل در غم و دست ناشکیبا  
نشست بکام دیده و دل  
هم کامروای بر همین شد  
بامادر و باید چه می نمود

بسیار از این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است  
و این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است

طوفان با کسای عشق است  
چون جوش زنده موج غوغا  
که دست کند بچشم ما باغ  
آمد چون سبزه خوش  
حبا و او پدر بقصر غمش

سیلاب خرد با بی عشق است  
فی شهر شناسد نه صحرا  
که به باغ از و سجان سنداغ  
چشمیده بخون ترانه خویش  
حاکمازه شود ز گل و غمش

نکته فانی

این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است  
و این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است

این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است  
و این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است

این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است  
و این اشعار را در این کتاب  
جمع کرده است و این اشعار را  
در این کتاب جمع کرده است















در شمار ستاره های باطنی که در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

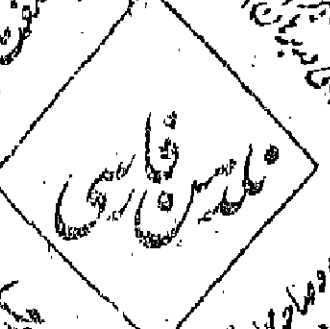
در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود

در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود و در صورت کمان دیده می شود



خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه

مژده دادن سر و ش غریب راه نل از وصال مهر  
و کامگار شدن و حمله عشرت شستن و جام و گوشت

چون صبح بعد زمانه بر شد  
یکشود نقاب نا امید  
تا که گزینش ز حبیب پر خاست  
کی شاخ فسوده گل بر گیر  
صد و وعده نو بهار نزدیک  
این مژده که نل ز آسمان یافت  
در یافت که مختش سر آمد  
شد عیش ابدی هم نور دان  
باد و طرب از دوسوی برخاست  
بیداری نجات خفته او  
گردون امید گرم تر کرد  
پیچیده به هزار منسند

آتش ز دل زبانه بر شد  
نجات سبزش بر و سفیدی  
گل بانگ سر و ش غریب بر خاست  
وی چشمه خشک نخل تر گیر  
شد نخل برگ دبار نزدیک  
خود را بنشاط توانان یافت  
اقبال و گزیده در آمد  
شد قرع بکام عیش گردان  
برق از نشاط موی برخاست  
بز و دغم نهفت او  
صد خسته شوق در گذر کرد  
تا که در هر رسا نه محمل

آواز بیرون زده بر دوا  
چون سبب شاد گاه  
گرچه ز راه بر خاست  
برداشت وین تراست  
آید دل و دیده اش باز  
خاک نیست غریب

ملکوت قاضی

این نظر نصیب کامل یار  
از گرم روی ورون پر وون  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه

خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه

خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه  
خون و دهن بر لب خال سبزه  
چرخ وصال سبزه





در این کتاب که در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت

۱۲۰  
 و در این کتاب که در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت

ز انگونه که بام دوستگانی  
 آن شعله رخسان شمع قدرا  
 در جلوه گمش بخان بتا بند  
 شناخته قدر سر شنا  
 دل همچو گل سحر شگفتش  
 بگفت جدا جدا در آغوش  
 صبر از دل دل ز بهوش برخت  
 کانیست نوای آجبت راساز  
 نیست که بود و دو دمان ست  
 برخاک نشاند خواب چشم  
 بگذاشت بدیو دیو سارم  
 گفت ای گل غنچه جوانی  
 چندین کن اضطراب چندین  
 دریت کده خیال او عیت  
 بر آئین که آمد این نور

شد جبر عکسش بشادمانی  
 پس گفت برادران خود را  
 کاهسته پیش او شتابند  
 کردند جلوه تیر پاره  
 از دیدن شان نظر شگفتش  
 شتافت بسوی شان بصدش  
 از جوش درون خروش برخاست  
 عطر و دهن باد این راز  
 نیست که شمع خاندان ست  
 نیست که بر آب چشم  
 در نیل کشید روزگارم  
 ما در زبان مهربانی  
 در کار کن شتاب چندین  
 من هم نگرم که حال عیت  
 اشت بچرخ گیت این نور

و در این کتاب که در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت

ملکوت فانی

و در این کتاب که در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت

و در این کتاب که در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت و در این روزگار از دست رفت



افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

ما به بعد آتشین زبانه  
 سوشش نگران چو تیز بوشان  
 خونا به سپهر برون کشیدش  
 کشش و او دران کرپود ریو  
 در بر کند آن لباس والا  
 وان خلعت آتشین ببر کرد  
 چون شعله زبانی تا سر فروخت  
 آشکفت سمن بر و مفیدی  
 روی هزار چشمه شسته  
 ساقی ز هزار جای برخاست  
 دست آبله زد و دل زنان را  
 شد انجمنی بهر ساسا آئین  
 انگشت سحرش بلب ماند  
 لب ریز فسون عذر خواست  
 نشناختت بچشم گستاخ

ناله بنو و شش از کرا به  
 نزدیک به نعل سید چوشان  
 سر تا به قدم سپاه ویش  
 وان سحر نماند و کسوت ویش  
 فرمود که بر کشد به بالا  
 نعل و دست به سحر و رگم کرد  
 از تابش آن خورش بر افروخت  
 سر و زلفش تا او سپیدی  
 بنو و چو لاله تازه بسته  
 گلبانگ بهاب نای بر سناخت  
 لب و دشت نفس بر همان و  
 بستند بر روزگار آئین و  
 رت برن نشیند در عجب ماند  
 آمد بحسبیم روزگار سپی  
 کای پایه نه سحر نفس گراخ

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

فایده

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

افغان و فرنگی و برون و  
 در کام پلا به نیت و  
 با وین پیم بر پیر  
 قیادت از نایب و برون  
 بنوای قلم بنیاد و برون  
 با وین پیم بر پیر

چون در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

چون در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

از سوخت از تو تبار نل بسیم  
از نقش فلک بچیت افتاد  
آمد بدرد من بصد جوش  
گفت ای تورا روزگار نازان  
این تفرقه بر تو اندکی نیست  
بر خجبت در کرم کشادش  
سامان دگر هم اندرین ساز  
مروانه به ساز ره که بست  
از غریبه تلخ کام بر خاست

بنمود ز راست در غل هم  
وزر یو عذر و بغیرت افتاد  
از طعن زمانه پنبه در گوش  
اکلیل طراز فرس از ان  
ناموس من تو جزو کی نیست  
هم شکر و هم خزینه و او ش  
گشتند بر روزگار انباز  
عززش بنده سفر بست  
چون دیر با مقام بر خاست

ببینش موکت ظل از شهر من  
تختگاه و بگوشش استقبال

نقش یاخته از پیریت کجا  
که گفتن و رنگ این پیر نو و اون

روزی که برویت مناظر  
بر جایش گل طرب بکبت بود  
نه با نظرات سعد منظر

طالع به سجود بود ناظر  
خورشید بخانه شرف بود  
در قیام باطلین زاید النور

نقش از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

نقش از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

ملکین فارسی

چون در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

چون در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است

چون در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است  
که در میان این دو عالم  
بسیار از این عالم است



177

[illegible]

بیرون همه موم و در درون سنگ  
 بهم دست ستاره و غل باز  
 صد نیش ترش به مومیا فی  
 شوره به به گاشکر نهفته  
 ما تو ز یک گل و ز یک آب  
 باشد چو پدر و چو سن سینه  
 از شبیده بازی زمانه  
 که ز بخت کشد باین درازی  
 گر ماند و گرنماند سهل است  
 از برد و نبرد کس ز زنجیر  
 کس را به میان چه اختیار است  
 خنجم سوی وشت نه چون بود  
 پشمرده شقایق خنجم  
 در کاسه پیان مرده افروخت  
 در چشم من به جای فرزند

چهل و پنج سال و در زمان جنگ  
 هم پای زمانه فسون ساز  
 صد تیر گیش بر پوشنائی  
 صد شعبده در نظر نهفته  
 گفت ای بفرغ لعل شبتان  
 دانسته که برادر میهن  
 بود آنچه گذشت و بیسان  
 که بود کمان کس مبارزی  
 و در شیشه ملک و مال جملست  
 آنجا که خبر و عیار سنجید  
 و انهم که بدست قرعه کارست  
 سرگشتگی من از جنون بود  
 سود از دماغ شد بر و نم  
 بازم خرد و فسرده افروخت  
 امروز نه یک شتان دانید

[illegible]

نادر علی سی

سعی  
چین عشت  
بسته با  
فصل  
چین عشت  
بسته با  
فصل

[illegible]

استخوان در فانی و گردن باشد و در دو باخت  
 بزرگ دلی نشاند ۱۱ **نصف** قول که او داده می باشد  
 یک میان می بیند ۱۲ **نصف** قول که او داده می باشد  
 مهر بدید از دستش ۱۳ **نصف** قول که او داده می باشد  
 و جگر از دستش ۱۴ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۱۵ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۱۶ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۱۷ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۱۸ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۱۹ **نصف** قول که او داده می باشد  
 آه بخی که از دستش ۲۰ **نصف** قول که او داده می باشد

[illegible]

بگویند که این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

برگشت برادر کهن را  
کامی نور دو دیده برادر  
سبب که ز صلب کسیت آیت  
نقش جنب بر آستینه  
در راستی و کجی حکم باش  
کج باز مشو بفتنه ساز  
آن قرعه بود که در کم و کاست  
چون بود که شرط راستی  
منرم تو بدل بیوست کردی  
پای نگهی سحبت و جو بر  
ز آنجا که نصیب ارم بلا بود  
نیز گزینان و سود بگذشت  
در دست من آنچه شک بود  
قلب تمنند در شمار  
بد عاقبت اند قلب بازان

جاووی طاسم آفرین را  
نقد پدر عیار را  
وز جوهر نسل کسیت ثابت  
تو که به نعل کج نشین  
در غرضه راستان علم باش  
رو کج کنشین بر است بازی  
کج کنشید و گهی راست  
وانگه بگرین کج نشستی  
صد شمیم تو دوست کردی  
و چپ خرد سری سر بر  
من از توجیه نالم از قضا بود  
بگذشت هر آنچه بود و گذشت  
نی نی ز قضا خود بخود بود  
بر گیر نقد خود عیار  
خود را سره کن ز قلب بازان

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

ملک فیاضی

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

و این کتاب است که در این دنیا  
و در آن دنیا هر کس که بخواند  
و بفهمد و عمل کند  
بسیار سودمند است

[illegible][illegible][illegible]

زینده صد چمن برودوش  
برده بر سه آمد آرزو ها  
وزنایه حسن روزگاری  
مستی زمان بهوشیاری  
دوری چو بهار نو جوانی  
در موج بهار ش چمن گم  
گرفت به سان نگار دیگر  
گنجور می شنیدینه بکشد  
شد و امن و جیب آسمان پر  
صد عمر یک نفس گم و کرد  
آفاق طراوتی و گم یافت  
هم جوهر عقل و بهوش در سر  
که دانه بخت ملک رانی

عمده‌ی چو شراب تازه در چوشت  
 افزود معشرت آبرو را  
 از مشربم عشق نو بهاری  
 آئین جهان بختیاری  
 عیش ز شراب و دستگانی  
 چو شید ز پس بهار اخیسم  
 گل کرد و نشا طبار دیگر  
 ساقی سر آگیند کاشاد  
 از بسکه فشانند بر جهان در  
 سخت آمد و عهد کمنه نو کرد  
 عالم ره و رسم تازه در یام  
 هم شاه عشق و سوز و بهر  
 عمری به نشا طکارانی

بایچه دم ننگ قویز  
بر خاست زیاده ایتر  
عالم کلاه زیدیه  
گلشنه زیاده ایتر

نہایت

[illegible]

دست پر و خیزان بر پای افسردگان  
چمن و افسردن گلبرگ چیات گل و بوغن

[illegible]



مگر هزار سال مانده بود تا آنکه است. <sup>۱۱</sup> علی قولی که این را نقل است چون در خرد قبول در متکلم است و چون در می را در ادبی است و در علم و فکرم در خوش است و در کلامی بسیار است و در شیعیه و عریه و جانه و بعضی از شیخ باستان و تفسیر و ملا و احمد <sup>۱۲</sup>

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

در این تخلص بی کلام  
که در این تخلص بی کلام  
که در این تخلص بی کلام

و در این کتاب که در میان بابیان  
در بحث نشا طریقت است

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

چون رفت بگفت و گوی مختی  
آنگین ساسی گزین را  
گفت ای گل دولت تبارک  
بندت بد و حرف مختصر به  
وستت برش دل تو با واد  
پچید صداه فرزند کوس  
برداشت زنانه شاه نورا  
مستم تخت ازو گرفت پایه  
شهر و شد و داد و خسروی داد  
بر و در فرسود و دور  
نعل رفت و بساط خاک بگزید  
کانیت روان سبب بخدم  
تنه خیال خود نشستم

بردار سبک گرانی خویش  
در ساغر غم آشکارست  
آراست چون بهار تخت  
بر تخت نشاند جانشین را  
این تخت و نگین ترا بهار ک  
تختفین هزار در و سدر به  
تاوست و دولت بود قرین باد  
کردند زمینیان زمین بوس  
افزود سر کلاه نو را  
هم چتر بر و گفت بسایه  
وین عالم کهنه را نوی داد  
فرودین کرد تیر ووی را  
وز شهر بر وین معاک بگزید  
طاف و گران نظر گندم  
وز حاجب و بارگاه رستم

ملکین فارسی

بگفت در و نفس از دست  
شکست تراش از دست  
روغن محمود و در و غش  
بر خواند می کار نشسته فتن را  
مستقره تار زمین وین را

دشمنان از دست  
چون رفت بگفت و گوی مختی  
آنگین ساسی گزین را  
گفت ای گل دولت تبارک  
بندت بد و حرف مختصر به  
وستت برش دل تو با واد  
پچید صداه فرزند کوس  
برداشت زنانه شاه نورا  
مستم تخت ازو گرفت پایه  
شهر و شد و داد و خسروی داد  
بر و در فرسود و دور  
نعل رفت و بساط خاک بگزید  
کانیت روان سبب بخدم  
تنه خیال خود نشستم

بگفت در و نفس از دست  
شکست تراش از دست  
روغن محمود و در و غش  
بر خواند می کار نشسته فتن را  
مستقره تار زمین وین را

از  
فرودم ز غمت و در جهان  
فرودم ز غمت و در جهان  
فرودم ز غمت و در جهان  
فرودم ز غمت و در جهان

120

تو در میان که من گذر مشتم  
باز این چه کرشمه جدائی است  
ایست طریق دوستدار سے  
بر خویش بجان و تن زبایم  
تنها بگذاریم نه سازست  
واری سفر دراز در پیش  
خود بار خودم درین نگاہی  
من چون بگذارست زیارهای  
بجز من و تو چه احتمال است  
بس یار رفیق من خیالت  
نی شیوه کالبد پرستی است  
خود گوید پست حلیت کارم  
پیک و میزد بر دوش سنگ رایت  
زین وصل و فراق جز حجاب  
و قیست که حلیت پرستم

از خست جان و تن گذ شستم  
 گفتا دهن این چیهوفائیست  
 تو بگذری و مرا گذارے  
 تا تو دو تن به نیم حسابیم  
 اکنون که خفتنت نیازست  
 ای گرم رو دفابندیش  
 بر تو نمک گر اینم روے  
 در زانکه مرا تو خود گذارے  
 گفتا ز تو داریم محالست  
 گر من گسستم از وصالست  
 در یاب که عشق ترک میست  
 چون مهر تو گشت پرده دارم  
 چون چشم تو را سستین نگاهست  
 افرود مرا به پنج با بے  
 چون دیده ز حلاوت تو بستم

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي كان من قبله  
والذي كان من بعده  
والذي كان من بعده

فان

سده و چهل و پنجم از پادشاه  
بی نغمه عنایب شد باغ  
خود برچین خودم نوا سنج  
وز قافله تو پس نماغم  
در هرج آتشین نشینم  
چون صبح رسد شمع برافشانم  
ایک دم صبح نیز فرسود  
من هم جو صبا رسیدم از پی  
من نیز رسیدش بدینال  
و به باغ حریفم خانه خویش  
وز بندل و خود بسته بختی  
می رست بجلوه محقق داد  
هم شاخ گسست هم سرانداخت  
آنگند و خشت گل هم از پای  
نسرین شکست و نترن هم

بر سختی من آب آرد آید  
بی غم دل و بی بهار شد زان  
شد گنج زدست و می برم رنج  
من محمل خویش هم برانم  
چون لاله ره و فسا گزینم  
شمنی نفس دروغ و محفل است  
کز شمع ز صبح پیشتر مرد  
گر گل نبرد از دم و س  
لر بار تافت رو باقبال  
آمد سحر بین ترا ز غمیش  
در آتش خود آتش است سختی  
آن سر و که پیش سندان  
ز پیشه روان ز پا در انداخت  
بر کند نهال سمنبل از جای  
شمشاد و برید نار و نهم

قلم و قلم  
 باور و کرد و در پند  
 جان و تن و شان  
 باور و



درون فلک شاره باری  
 ز شست جهان بود لاری  
 از شیب فضا است افغان فضا  
 زینون ازین آسمان فضا  
 ز نوین دون بجان بکارا  
 ز نوین نه بجان جهان را  
 ز نوین ازین فضا  
 ز نوین ازین فضا  
 ز نوین ازین فضا

خاکسترشان آب سروا و  
 باشد همه جادو آتش و آب  
 کاید و نسیم دوش بردوش  
 این باد و برین دوجان گوارا  
 از عشق بهایت و نهایت  
 مشکامه و هر سبب خلل بود  
 داد و دوش چنانکه خواسته  
 هم جوهر عقل و دوش در مهر  
 دردی همه آرزو پرستان  
 بی زخمه نواغی عشق میخواست  
 عالم عالم جهان جهان عشق  
 وز عیش نماند هیچ باقی  
 از بختن فتنه شد زمانه  
 کین روز بشام غم فرو شد  
 صد فتنه زمان زمان بخت شد

باد می که شعله بال و پروا و  
 عاشق ز کشا کش جگر تاب  
 گشتند و دوجان چنان هم خوش  
 عشقت نهان و آشکارا  
 ایست گرت کند سرایت  
 تادور فلک بکام تل بود  
 راه و روشی بختن کاست  
 هم شاه عشق و شوق و بر  
 دوران ز نشاط بود و دستان  
 از هر رگ و ریشه بی کم و کاست  
 در دل همه عشق و بر زبان عشق  
 می آینه دار روی ساقی  
 چون رفت ز عالم آن یگانه  
 بس زیر ستیزه و جگر گلو شد  
 از ماتم او جهان بچو شدید

ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا

ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا

### نظم فارسی

ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا

ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا

ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا  
 ازین فضا

در سحر که تا با نند از غایت غم سوزش ۱۳۴

الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

بر کوشش مرغان این چنین که دل بر گلهای لی بقا  
نه بندند و به پرواز مایل بهت کشایند

فیاضی ازین جهان قدم کش کوچیت سپهر و هم بنیاد	بر عرصه آسمان غلم کش سپای فنا چو رنگ بر باد
چون پیکر سیاست بودش بیت بین نو و کهن را	بر لوح عدم خط وجودش پیش پیچ خویشتن را
بر او بصد فسون زمانه نیز نگ فناست پرده شکاف	بر باد هزار ازین فسانه سیرخ بقا جوی زین قاف
که دون گریه است گشته بر باد عکس است جهان از موج سیاب	وین باد گره ز کار بکشاود آینه بیکر و عکس دریاب
بگریز روی این چنین زار باغش که چنین چمن شکفته است	صف نیست حساب این صد گاه چیده به بین بصدنش مار
سودای تو گر سیر نهد داغ این فکر که هست همه خوابت	در غنچه او خشک نهفته است صدرا نیز در ترنج این باغ

خطی است خط و ستاره و ماه

هلمین جاسی

چند آه که شکر بار بر زشت صفا از خوشی آن است نه در جیبی نه در دلی نه در آن  
چند آه که شکر بار بر زشت صفا از خوشی آن است نه در جیبی نه در دلی نه در آن

این چنین است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان

بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان

بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان

بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان  
بسیار است که در این جهان

بسته ای بسیار که بنام از غفلت و بیاد  
 است و قولم کند که از هر دو آن مکان  
 راه خدا و کاروان **است** و نام دارد و حجاب  
 که حدیثی بدین معنی است آن توان رفت  
 خزان و تابستان و در آن است و در هر دو  
 است که آن دو سخن است و در هر دو  
 بر این است و در هر دو است و در هر دو  
 سخن را و در هر دو است و در هر دو  
 سخن را و در هر دو است و در هر دو  
 سخن را و در هر دو است و در هر دو

کودند و از اجزای هر موجدی که بر آید بر شاخه های مختلف که در هر یک از آنها یک نفر است و از استادان هر شاخه ۱۲

[illegible]

فلیس فیسی

تلخست همه طبعه زدا و  
 سیلاب غمت در سرورش  
 تا چند فنا پسند بودن  
 این نقش سحر خط فنا چیست  
 این بر سه سنگ نشسته  
 تو آبله پایی کاروان تیز  
 مگذارشان ره روان را  
 بر ساز حدی که کاروان فرست  
 صد قافله غزل در تبت یابان  
 شبگیر بلبند کاروان مین  
 اندیشه ز راه خود کن  
 این قافله را پیش و پس داشت  
 محمل <sup>چرخ</sup> اسیره بگذر  
 تنها رو اگر چه موهم است  
 آنانکه برین رخنه سیل گامند

از هر سمت به من میزدند و مرا  
طوفان بلاست در توفش  
بر هیچ طرفه بنا بودند  
و بسختی بسیر یا حیثیت  
صد کوه بامی خوشتر است  
بر خیز ازین کوه بهر خیز  
در راه مایه کار دان را  
آن روز که هنوز میتوان رفت  
در خواب مشغول به خوابان  
وین قافله پیش از این بین  
در راه رفیق خود ندو کن  
با خود و دمی دمی جرس داشت  
زین بادیه خاک خورده بگذر  
لبس راهنهای را هنر نیست  
درستان زن و امعیتان

سید الشهدا  
سید الشهداء  
سید المظلومین  
سید المرسلین  
سید النبیین  
سید الصالحین  
سید الطاهرین  
سید العابدین  
سید الساجدین  
سید الخاشعین  
سید التواضعین  
سید المتواضعین  
سید المتواضعات

بسیار از این کلمات در کتب قدیم آمده است و بعضی از آنها را در اینجا جمع کرده ام تا در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد.

ممنوعه دشنه زند و برگ برف	در شبنم خون خود کند غرق
این باغ که آه سبیل است	حسرت گل و ناله لیل است
هر گل که باغ روزگار است	چون شعله بسا و استوار است
بر سر و که بنگری قصب پوش	یابی به ناله نیل و هوش
بس شمع شگفته در سراجش	چون شاخ شکسته مرد آتش
بر نیش گل اسیرش است	هر سبزه خطه بنجون خوش است
در خشک گ تو خون مرده	چون آب بطبع و پی فسوده
تو کاغذ و باد سر سبز باد	آب بچراغ و راه بر باد
گر درون که طلسمون هواست	بر روی سراب آسیا نیست
دارند جهانیان تک و دو	از گردش او چه گدازم و جو
چون دید که آرد گشت احباده	آن آرد و دهد چو خاک بر باد
نی نی که سپهر فتنه پرور	خاکستر حالت و در گرد
بر و در فلک منهدمداری	کز نیل قنات موجد ارے
کافیت ز رخ اصبه شگرفی	وین طول امل منار بر سفی
این روز نسیم که پیش دارے	از و و و باغ خویش دارے

نظم فایسی

در این مسافران این راه  
آینه عتاب از نگارنش  
چون جامه کاغذین بر آتش  
چون جامه کاغذین بر آتش

بسیار از این کلمات در کتب قدیم آمده است و بعضی از آنها را در اینجا جمع کرده ام تا در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد.

در این مسافران این راه  
آینه عتاب از نگارنش  
چون جامه کاغذین بر آتش  
چون جامه کاغذین بر آتش

تجدید کثرت در تمام علمای عالم و بعضی از آنها را در اینجا جمع کرده ام تا در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد.

این شعر به وفاتش نوشته  
این خانه طاسم در طاسم است  
عبرت هزار چشمم بر گیسو  
چون خامه بجز خود فکرم کش  
مشق بر که راه پیش دارم  
بگذر در دانه حسرون را  
در بر طم غم به غمائل زن دست  
طوفان امید سخت ماری است  
غم سینه که از او غصه جان کاه

پیمان بنسیم هیچ بسته  
نیزنگ خطش هزار قسم است  
چون شعله بر خشت خویش دیگر  
بی کم کن پیش بر دم کش  
یار بر سر حساب خویش دارم  
بر سپه زده شمل دوازگون را  
کز یونج بهنج میثوان رفت  
هر مان ماه شگفت کاری است  
انگشت حدیث قصه کوتاه

چون شمع به وفاتش نوشته  
این خانه طاسم در طاسم است  
عبرت هزار چشمم بر گیسو  
چون خامه بجز خود فکرم کش  
مشق بر که راه پیش دارم  
بگذر در دانه حسرون را  
در بر طم غم به غمائل زن دست  
طوفان امید سخت ماری است  
غم سینه که از او غصه جان کاه

این شعر به وفاتش نوشته  
این خانه طاسم در طاسم است  
عبرت هزار چشمم بر گیسو  
چون خامه بجز خود فکرم کش  
مشق بر که راه پیش دارم  
بگذر در دانه حسرون را  
در بر طم غم به غمائل زن دست  
طوفان امید سخت ماری است  
غم سینه که از او غصه جان کاه

ملک من فارسی

خاتمه کار این آتش که بدم صبح افروخته  
و ناقوس و لها دران که در خسته و تار جانها دران

بگرفت زگار خبا و دانه  
ناموس هزار پیکر است این  
ناقوس نهفت ام ز ناز

صد شکر که این زگار خانه  
تجانه زنده را در دست این  
هر نغمه که بسته ام برین تار

این شعر به وفاتش نوشته  
این خانه طاسم در طاسم است  
عبرت هزار چشمم بر گیسو  
چون خامه بجز خود فکرم کش  
مشق بر که راه پیش دارم  
بگذر در دانه حسرون را  
در بر طم غم به غمائل زن دست  
طوفان امید سخت ماری است  
غم سینه که از او غصه جان کاه

این شعر به وفاتش نوشته  
این خانه طاسم در طاسم است  
عبرت هزار چشمم بر گیسو  
چون خامه بجز خود فکرم کش  
مشق بر که راه پیش دارم  
بگذر در دانه حسرون را  
در بر طم غم به غمائل زن دست  
طوفان امید سخت ماری است  
غم سینه که از او غصه جان کاه

مجلس ششم در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی علیه السلام

از شعله تراشیده ام بر لب	آتش که سحر کاره فرست
در دامن موج و جیب گرداب	افشانه هزاره در نایاب
زین گنج عینلسان فخرین	استراوت معانی نظم کین
سپاره آسمان نقابت	این دوده شمع آفتابست
افروخت چراغ سبزه دخت	گل کرده بهار عین زانم
ز انور صمد و معانی آب	دارم شب خیال سده کم
در دامن آسمان ددم دست	هر صبح که از سخن شد مست
سین بودم و صبح هر دم بید	خبر شید گوشت اندرین کار
کلکم زلف طپای کویان	روسم منفس بسا طربان
از صبح ستاره در من حرف	میرخت زخوه کاری ثرون
بر باد صبا زدم عمار ی	هر صبح در زبیری
ز آتش فکر و گرفت	کرمی زدم سحر گرفت
من بودم و باد و بهکای	هر صبح ز فیض باد شاهی
کلکم ز شکاف پرتواند	در دانه صبح خرم باز
پانی قلم از جگر خامه	دست منم ز دل علی بند

ملک فارسی

کرمی زلف طپای کویان  
 از صبح ستاره در من حرف  
 بر باد صبا زدم عمار ی  
 ز آتش فکر و گرفت  
 من بودم و باد و بهکای  
 کلکم ز شکاف پرتواند  
 پانی قلم از جگر خامه

کرمی زلف طپای کویان  
 از صبح ستاره در من حرف  
 بر باد صبا زدم عمار ی  
 ز آتش فکر و گرفت  
 من بودم و باد و بهکای  
 کلکم ز شکاف پرتواند  
 پانی قلم از جگر خامه

کرمی زلف طپای کویان  
 از صبح ستاره در من حرف  
 بر باد صبا زدم عمار ی  
 ز آتش فکر و گرفت  
 من بودم و باد و بهکای  
 کلکم ز شکاف پرتواند  
 پانی قلم از جگر خامه

کرمی زلف طپای کویان

کرمی زلف طپای کویان

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

خاک از نفسم گلاب دارد  
 آتشکده دم کنم منان را  
 از گلک نیست نیم سایه  
 هر نکته در و پو تا ب در موی  
 هر برگ از و لبه بگفتار  
 آتش ز طوبت داشت  
 افسردم و روی باغ  
 هر سو بخواست از غنچه  
 غنچه چکیده از و ماغم  
 کین نقشش بر روی کار بستم  
 کو جلوه دیده سبک سایه  
 هر برگ گلی هزار برگ است  
 کاقبال و و کون و غداد  
 غفور کشد چراغ چین را  
 چون حججه از غنچه بعد از

آتش بدلم شراب دارد  
 مستانه چو سر و هم فغان را  
 این خط که در و بنور مایه  
 بر معنی از و چوب و جوی  
 نقشش از و گلکیت پر بار  
 آن گل که در و هزار باغست  
 مستانه گلی ز غنیش رستم  
 دارم ز کشاکش در و سینه  
 این باده که جو شد از ایاغم  
 صد سخن فسون بتار بستم  
 بر طاق نظر کشدم این در  
 این گل که بهار بی تگر گشت  
 این در که تواندش بهاداد  
 چون جلوه و سیم تی چنین را  
 دارم بطرب و سله هم آواز

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است

در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است  
 و در این کتاب که در زبان فارسی است





در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

همه شایسته از شاه آسود دیدان بت کارگاه آذر سی و نهم از جاسوس شاه چون سال عرب شمار کردم این باغ که پر زنگست تست و ارم طرب ایاغ و گیه گر خوشی چنین بسوزدم پاک گدشته آگینه دل بر خواب بنده فسانه بازار این عرصه آسمان نوردان از مهت طسبیج در نه شتم در هر حلقه که پانها دم و اینجا که نمود خشک و شتم دو کان هنر چنین کشودم این کار نیست کار کس نیست	همه نایب ز گرد راه آسود پیر استگی تباه آذر تاریخ محب و سال الف و سده الف نگار کردم یک گل ز بهار دولت تست در طرح چهار باغ دیگر مقناب برون بر آرم از خاک آینه و هم بدست محفل من گشتم ازین فسانه بیدار کاخاست نظر ز کند گردان منت کش آسمان نگشتم ز انگونه که باید ایستادم زان بادیه تیز تر گذشتم سامان سخن چنین نمودم اندازه اختیار کس نیست
--	--

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

نظم فارسی

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

در این روز که در روزگار است / در این روز که در روزگار است

۱۴۱  
کتابخانه ملی افغانستان  
مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

چل سال در تن نور و گشتم  
دیدم همه نقش خار و گل را  
در نیت مطرب نشست ارم  
سبابه کلکم از خط زلف  
خواهی که درین خط سپنج  
برکش ز علوم یک بیک را  
بس دود سپهر عقل خورم  
بس آب که چشمه سحر داد  
اورد ز دور و مان ایا م  
سلطان سخن که شد اما غم  
هم با امرا تطیب گشتم  
هر گوگردم به بکسته رانی  
تا عشق نشست بر ضمیرم  
شمشیر زان ملک معنی  
چون بر سپهر نظر فگندند

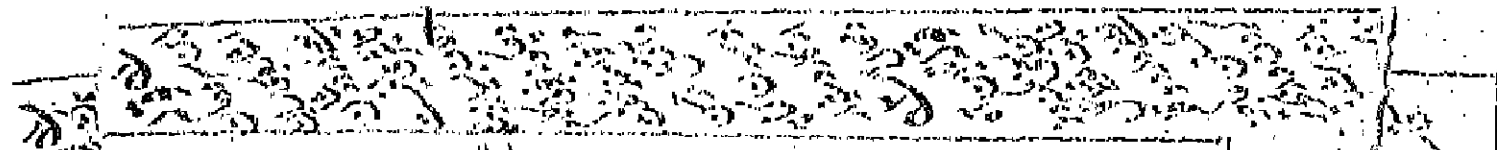
عالمی  
ریاضی  
سائنس  
ادبیات  
تاریخ  
جغرافیہ  
صحت

نکست

نیکویند پس چو به صدایم  
سختی چو کون بود ایم  
پیران دو کون را عیارم  
پیرانک سحر و دارالکارم  
نه رطین فلک دیدن زمین  
ز آبستن چون می استون  
این دوزخ فزون بر زبان نیست  
همه از بیان نیست

کرم چهل سال درین کار مشغول بودم که خداوند بزرگوار  
 بفرموده حق که این کار را منم و دست  
 خودم شدم ۱۱ صلوات بر او و آتش بر او  
 بهشت طلبی خای بر او است یعنی در بهشت که  
 قوای آن بهشت است و این است که در بهشت  
 عالم خوانی که عبادت است و این است که در بهشت  
 در بر روی و فداک است که این است که در بهشت  
 که در بهشت است و این است که در بهشت  
 که در بهشت است و این است که در بهشت

[illegible]



۱۱۶۴

این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال

سختی زندگش طلبا سخته لعین  
چون آتش من کشته شدش پیش  
شسته چیده دم از شر یا  
دوست خسان فلک شکن  
خاشاک به هر چه سبزه باغ  
سیراب دلی بخون مرده  
نیزنگ فسون قشون بازان  
در طرزه فسانه لبر فسون را  
و به پیشه خامه روی شسته  
چون برق نهفته و تنگ سار  
باریچه شمار داین حسانی  
کی این گره از خسان شود باز  
این کار دست کار قناعت  
پیشانی شیر را چه خارند  
نخست خور و دمان قدیم

هر چه گریه کشد دم طعن  
این سرو دمان آتشین پیش  
جوی سپیده نقشه و دیا  
تا این گل تازه نقش لبتم  
شسته غش چشم عیش گمان  
سحر شبنم صد گن قسره  
ایست ناسم جان گدازان  
نگین خسته ام گل جنون را  
صد رنگ گلی بهار رسته  
سعدیش بلبل برده صد بهر  
نادان که کند فسانه خوانی  
ایزد جو نهفت در دلم راز  
کس را قدم سلوک من نیست  
رو به نشان بهمن چه دارند  
من سیر نظر ز خوان قدیم

گدازان از این روزگار  
گدازان از این روزگار  
گدازان از این روزگار  
گدازان از این روزگار

نکته فاسی

این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال

این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال

این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال

این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال  
از این روزگار منتهی به کمال

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

بر چنین گل از بهار انصاف  
ارزش بگه و غنیمت دار  
صد باغ بنهر هر هوا ایم  
کایک چرخ چرخین بهار  
گلده صد سخن بدستم  
من روی بروی مغر بشمار  
دریای دلم به موج خیزد  
جانها به فسون سپید میشد  
بر صبح سفیده می نمودم  
آراسته بزم دوتنگا سنی  
کامروز غم ناسپاسان  
انصاف گریه نظر کشاوند  
دیدند نظیر اشتران را  
خواص با فرین شان شاد  
کز سحر سرشته ام سخن را

ملک فیاضی

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

ای که بختم در درجه بر صفا  
والا گسدم بقیمت دار  
صبحی که درین چرخ سرایم  
نسبت دولت تازه روزگاری  
آنکه بسکس شاه می نشستم  
او شب سیمه شب چو عقل بیدار  
می بود درین اقیته زین  
ولما نزل ساره بند میشد  
صدقه ششمه صبح می نمودم  
هر که هسته ز ساغر معانی  
سوی خاک ره گشتن اسان  
این گنج گهر چو پرت اوند  
در یافته فردر گوهران را  
چون بچرخ شدند گوهر آباد  
نشکست سحر عشق فن را

اکنون که فسانه در نور دی

از ان پیشتر که خفته

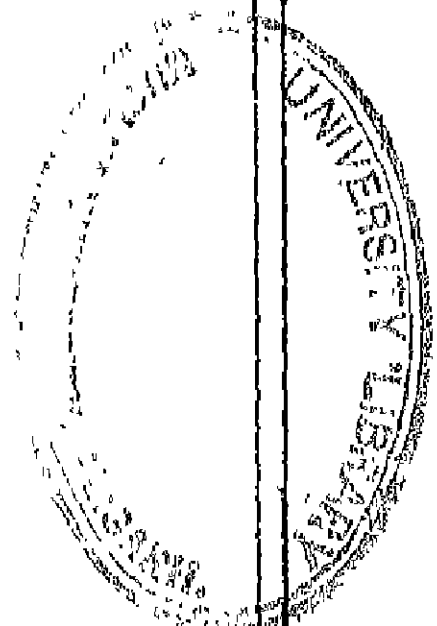
ای سوخته ضبط این نفس کن

بس کن از حدین عشق بس کن

### خاتمه الطبع

بعد از محبت حضرت رب العزت جل جلاله و جلاله و جلاله  
عسمه ذی القدر علی خیر خلقه صلوات الله و تعالی علیه  
پوشیده مباد که درین ایام فرزند خدایا غایت  
مختوبه یعنی شوقی دردت محضی تلوس فارسی تعلیم  
ملک الشعران فیاضی فیاضی که از غایت شهرت حاجت  
ضرورت توصیف ندارد بمطالع فیض منبع جناب علی القلی  
معالی شیم فیض سانی فیاضی نافی جمهور عشقی نول  
سله الوارث با واقع شهر کا پوزر باه اکتوبر ۱۳۳۲  
پوشیده نظارت بخش نظر ایل نظر گردید بکمال

تلوس فارسی







CALL NO. { <sup>ف</sup> ۸۹۱۵۵۱۴۵  
ف ۲۲ ن ACC. NO. ۲۵۵۷

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE \_\_\_\_\_ <sup>نادرین قاری</sup>

THE BOOK MUST BE	Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.